

بیرام خان پاس عرض کرده بعرض رسانید بیست چه حاجت تیغ شاهی را بخون بر کس نمودن بدو تو چنین اشارت کن
 چشمنی یا با برو سنه چ این بگفت و پیش دستی نموده بصمصام خون آشام تن او را از بار سربک ساخت سراو بجایل و تنش بدست
 فرستاده برادر کشیدند بعد از قتل همیون باستعمال روانه شده در دراز الملک علی نزل اقبال فرمود حسین شادمانی ترتیب داده بر
 جهانمانی مجدداً جلوس کرده در فرام آوردن پراگندگیها سے امور سلطنت تقید ورزید سوا: اعظم هندوستان از فرغ سلطنت
 شاهی رونق تازه پذیرفت امرائی که صدر ترددات نمایان و محاربات شایان شده بودند بجهاب لائق و جاگیر مناسب فرستاده
 برای انتظام اطراف ممالک دستوری یافتند مولانا ناصر الملک عمرت سپهر خان لجنی و لایت میوات سعین گشته پد همیون را که
 بنساخته ساله بود از قصبه یو لیس مسکن او بدست آورده زنجانی دین اسلام کرد او جواب داد که بشتاد سال عمر گرانمایه دین کیش
 سیر برده باین خود آفرید کار را پرستش نموده ام اکنون دمی بیش نیست چگونه ترک دین خود نموده اختیار دین دیگر نمایم ناصر الملک
 جواب آن بیزبان شمیر داد و بجا آورد از هم گذرانید

در بیان فتح مانکوٹ و اخراج سلطان سکندر و قطع شریعت فغانان

چون بعرض آید رسید که سلطان سکندر از کوهستان برآمده در جناب متروغ بشور مشن و تحصیل مال اجنبی پرگنات نموده در آن
 ویدر فتنه سرپاست قلع و قمع او ضرور دانسته از دراز الملک برای سبوت پنجاب نصحت نمود بعد قطع مراحل در قصبه و محیر سے که اکنون
 سنور پوز مشهور است نزول اجلال نمود در اجرام چند زبان نگر کوٹ و دیگر راجها و ایان کوهستان بلا زست رسیده که خدمت بر بستند
 در آن وقت که از کتاب جناب حافظ شمیر از رحمة الله تعالی معاوضه نمود این بیت برآید **بیت** سکندر را نمی بخشد آید
 زور روز میسر نیست این کاره ازین اشارت خوشوقت شده متوجه پیشتر شد و پایان قلعه مانکوٹ که سلطان سکندر درون آن
 محسوس بود نزول نموده محاصره فرمود و جنگ تنگ بیان آمد سلطان سکندر با ستماع خبر گشته شدن همیون بقال و فتح عساکر قبا
 سه سه خاطر شکسته بال بود در نزد ایشان که عدس که در نواسه چنانزه گنده اقامت داشت خضر خان ولد سلطان محمد خان سور که
 و خطبه بنام خود کرد و سلطان به او در خطبه خود مقرر نموده با تمام خون پدر خویش که در جنگ همیون کشته شده بود با عدس جنگ کرده
 نائب آمد و عدس در زرم گاه گشته شد سکندر با دراک چنین اخبار افغانه را ماری از اقبال شمرده بیدست و پاگردید و عثمان جزات
 از دست داده زبان مجزوا کسار بکشود و استعدا نمود که یکی از نیده های درگاه والا جاه دست گرفته مراد حضور رسانید حسب التماس
 او مشیر شمس الدین محمد آنگه خان و مولانا ناصر الملک سبرک المبینان خاطر او و آوردنش در حضور حضرت یافتند سکندر زمرستاده
 را با غر از در یافته التماس نمود که صدر تقصیرات عظیمه شده ام روی آن ندارم که در حضور رسیده عذر خواهی نمایم بالفعل سپه خود را
 بجهت فلک ربه می فرستیم بپهنگاه خود هم بجناب والا رسیده و ناصیه سالی عبودیت خواهم شد التماس او در حضور با حاجت بخشیدن
 گشت حکم شد که سکندر بطرف پشته رفته آن ولایت را از افغانان بر آورده متصرف شود و لپیش از در حضور والا رسیده خدمت
 بجا آورد سلطان سکندر به خود را بدگاه فرستاده بسمت پشته رفت و بعد دو سال در همان حد و مسافر ملک نیستی گردید و در شروع
 سال دوم از جلوس نستم قلع مانکوٹ و اخراج سکندر و اطعمای شوب و فتن ملک پنجاب صورت گرفت

در بیان بی اعتدالی مای بیرام خان و انجام عمر و اقبال او

چون که پادشاه بقاضا سے عمر در امور جهان بالی گشت استعالی سے در زید و سر انجام مهمات مالی و ملکی بیرام خان خانان
 از عهد همایون پادشاه منقض بود اقتدار و شوکت خان خانان از مرتبه نوکر سے و درجه و کالت و امیر الامرائی در گذشت و در نظر

اور جمیع کارخانجات و تمام معاملات جو سے قومی گشت کہ بالاتر از ان تصور نیست مستی دولت و اقتدار زور آورده مثل سیرامخان
 کسی را مغلوب و سلوب عقل گردانید و بعضی امور نالائقه از وی بطور بیست از جمله آنکه با مقتضای ششم شریکی مناسب عالیہ و جاگیر پاسے
 آبادان سیر حاصل سیر ارتقای خود گرفته پانہ اسے پادشاہی سلوک پاسے ناپسندیدہ می نمود و اکبر را خرد سال تصور نموده غلبہ و
 نظیر بر مخالفان و نظیر امور جانبانی بزر و عقل و بازو سے خود می دانست از گستاخی و سب باکی پاسے عظیمہ او آنکہ تروسے بیگ خان را کہ
 از امرای کبار بود سبے حکم اکبر قبیل سائید و مصاحب بیگ را کہ از طار زمان و الالبو دینیز سبے اطلاع اکبر گشت و مولانا ناصر الملک را کہ از سبکا
 او بود و بنا بر فدا مات پسندیدہ مورد عنایات اکبر گشته مقبول بارگاہ بود مغرول منصب کرده روانہ گشتند کہ گردانید و همچنین با اکثر
 مخلصان اکبر سے درشت پیش می آمد روز سے قبلی از فیلیخانہ سرکار و الالبو دینیز سبے اختیار فیلیان بر فیلی سیرام خان دویدہ فیلیان او را
 کشت خان مراعات او بملفوظنداشته فیلیان پادشاہی را قبیل سائید و نیز روز سے سیرام خان در کشتی نشسته سیر دریا چمن نمود
 یکے از فیلیان سے سرکار و الالبو دینیز و خردوش مستی بدیدار آمد و سر کشتی آغاز کرد چون کشتی نزدیک رسید فیلی سبکا چمن کشتی دویدہ اگر
 فیلیان آن فیلی را بزر و گناہ داشت اما سیرام خان را ازین حرکت و ایام از طرف اکبر ہم رسیدہ آرزوہ خاطر گشت اکبر سبکا
 این احوال فیلیان را البتہ نزد خانخانان فرستاد و اظهار عنایات بسیار فرمود چون ایام او بار او نزدیک رسیدہ بود پاس او ب
 و آدمیت را از دست دادہ فیلیان بگناہ را بنای کشت و ازین قبیل اکثر بار مصدر رسیدہ او سبے با گردید از سبوح چنین امور
 غیر مستحسن مزاج اکبر بر آشفست و ترک مدارا نموده در تدبیر مدافعه افتاد و بعد اندک زمانی با چند سے از امر ایہانہ شکار از آگرہ لبرہ
 در دہلی رسید و بشہاب الدین احمد خان صوبہ دار دہلی این را از سر بستہ در میان آورد و فرامین مطلقہ با امرائی کہ در اطراف بودند
 اصدار یافت متضمن آنکہ خاطر اقدس از سیرام خان متغیر گشته تمسیت امور سلطنت بر قسمت ہمت خود گرفته ایم ہر کس ارادہ
 بندگی دارد بر گاہ آمدہ حاضر شود میر شمس الدین محمد خان آنکہ را از سہزادہ طلبہ شہ علم و تقارہ و متن طوع و منصب سیرام خان با و متر
 فرمود اکثر امر از اطراف آمدہ حاضر شدند و امر ایہانہ نزد سیرام خان بود دینیز از وجود ہائیدہ و چمنور رسیدہ سیرام خان با شماع دین خیر
 عجز و نیل از بسیار و معاذیر پیشمار نوشت اکبر جواب داد آمدن او در چمنور مناسب نیست بہتر آنکہ روانہ کئے معطر شود و بعد از ان کہ
 مراجعت نماید مورد اطاعت خواہد شد سیرام خان چون خصمت سفر حجاز یافت از آگرہ برآمدہ بعد رسیدن در میوات سپہ سلطان
 سکندر افغان و غار سجان سور را کہ با او بود و مذمخص کرد گویند کہ وقت خصمت ایہانی کرد کہ در ممالک محروسہ خلل اندازند و خود را با
 پنجاب نمود اکبر با شماع این خبر فرمائی متضمن ہو اعطای پسندیدہ اصدار فرمود سیرام خان بنا خواہے فتنہ پردازان و حسب حاجت و تو
 و سخوت اقتدار یکہ داشت در بیجا نیز رفت و چند گاہ پیش را ہی کلیان مل زمیندار را بجا آسودہ سمیت پنجاب روی آورد و پرودہ
 از روی کار برداشته بفتحی صریح در زیدہ برآہ عبید و تھارہ در پنجاب رسید اکبر میر شمس الدین محمد خان آنکہ را با امران سے دیگر کوائف
 او متضمن فرمود و خود نیز در سبے او از دہلی خصمت نمود آنکہ خان گرم و پست مشتافہ در رسیدہ در میان دریا ستلج و بیابہ در حواسے
 موضع کو ما جو را بچہ پر گندہ در دکن تلامتے عسکرین اتفاق افتادہ و محارب عظیم روی داد سیرام خان غالب آمدہ بر لشکر پادشاہی حملہ
 آورد چون زمین شالی زار و گل و لاسے بسیار بود پامی لشکر سیرام خان در گل فرو رفت و لشکر یان آنکہ خان حال مخالفان بنیوال
 دیدہ اکثر سے را ب تیر و خنڈ و بسیار سے را غلغٹ تیغ بیدریغ نمودند و بر سے را اسیر گرفتند سیرام خان بمشایدہ این احوال تاب
 نیار دہ نہنرم گشت و در پناہ را ب گنیش زمیندار و اما ر پور کہ در کوہ سوا لک و اخصت رفتہ در تلوارہ اقامت و زید خیر این فتح
 در منزل سہزادہ میر شمس الدین پادشاہ بعد از ان کہ این نوید بلا پور شریف برودہ بعد چند روز از انجام مراجعت نمود و در حواسے تلوارہ

نزول اقبال فرمود کہ ہریان ہجوم آورده بعد جنگ بسیار رو بہ نیت نہادند سیرام خان چون صورت ادبار در آئینہ احوال خود مشاہدہ کرد
عذر تقصیرات و نہامت بسیار بھجور پادشاہ معروض داشت و استدعا نمود کہ معذرت سے از حضور آید دوست مرا گرفتہ باستان والا حاضر
سازد اولاً مولانا عبداللہ سلطانپور سے ایشور سجد و م الملک بعد آن منعم خان متعین شدند فرستادہا با انواع دلاسا و ولد سے
سیرام خان را آورده رو پاک در گردن انداختہ حاضر کردند او بھجور سیدہ گریہ بسیار کرد و اکبر از روی عنایت رو پاک از گردن نشاند
نمودہ بدستور سابق حکم نشستن کرد و در آخر مجلس بچونشنود سے رخصت سفر مجاز داد بعد اتمام این مهم رایات عالی متوجہ دہلی سیرام خان
سوار کہ معطر کردید این مقدمہ در سال ششم جلوس رو داد القصہ سیرام خان بعد قطع مسافت در شہر پٹن از مضافات احمد آباد
کجرات رسیدہ روز سے چند بنا بر رفع ماندگہ مقام نمود مبارک خان نام سے افغان لوہالی کہ پیش در جنگ ماجھی وارہ کہ فغانان
را با سیرام خان در رقابت ہمایون پادشاہ روی دادہ بود کشتہ شدہ نر و موسلی خان حاکم آنجا قیام داشت بان مقام خون بد خود
قصید سیرام خان بجا طر آورد اتفاقاً روز سے سیرام خان بسیر کولابی بزرگ کہ در میان آن نشیمنی بود بکشتی نشستہ رفت ہنگام مراد
چون از کشتی برآمد مبارک خان مذکور با چہل افغان دیگر رسیدہ چنان نمود کہ قصید ملاقات میر و دہین کہ نزدیک رسید چنان حمد پشیر
سیرام خان زد کہ از سیدہ برآمد و دیگر سے شمشیر زدہ کارش تمام کرد جمعی از فقرا قالب خوشے اورا کہ در جہ شہادت یافتہ بود برداشتہ
در حوالی مقبرہ شیخ نظام الدین بجاک سپردند بعد از آن استخوانش شہید مقدس رسید شاعر سے این رباعے در تاریخ شہادت اگفتہ
رباعے سیرام بطون کعبہ چون بست احرام بہ نرسیدہ کعبہ کار او گشت تمام بد تاریخ وفات او بستم از عقل بگفتا کہ شہید شد
محمد سیرام ۵۰ میرزا عبدالرحیم پسر سیرام خان کہ ۳۰ سالہ بود در حضور اقدس رسیدہ مورد الطاف گشت اکبر دست نوازش بفرق او گذاشتہ
بخطاب میرزا خانی سے خواند چون بہ سن رشد و تیز رسید و مصد ر خدات پسندیدہ گردید بخطاب فرزند بر خور دار خان خانان سپہ سالار
و منصب پنج بزاری کہ دوران زمان زیادہ ازان منصب و خطاب بود سر عزت برافراخت چنانچہ فتح ولایت کجرات و متحدہ و دکن او
کردہ بعد فوت راجہ توڈرمل نظم و نسق امور وزارت اعلیٰ با و اعلق یافت و خان خانانی کہ بموزوں نے دلطافت طبع و ہمت عالی
و شجاعت فطر سے وجودیاسے نمایان در ہندوستان شہرت دار و دہین فغانان است القصہ چون سیرام خان از میان رفت
اکبر بنفس خود در سر انجام مہام سلطنت و جہانداری سے رفیع و تمع مخالفان و اعاد سے متوجہ شد ۴

در بیان تخییر ولایت مالوہ

چون باز بہادر و بد شجاعت خان ایشور بجماع دل خان افغان کہ از امرای شیر شاہی بود در ولایت مالوہ حکومت با استقلال داشت
از ستی می و جوانی در مستلذات نفسانی بر صحبت زمان و مجالست نسوان بسر برد سے و بسیار سے از انات صاحب جمال و لہران با غنچ
و دلال فراہم آورده اوقات در شہتہیات نفس گذراند سے از جملہ اہنار و پستی نام معشوقہ داشت کہ از آوازہ حسن نغمہ و جمال و عالم
عالمانی بود لفظ سنجندہ از شہر انور میر خیت ہنک از خندہ پر شور میر خیت بگجرا رخس از مشک دانی بگرفتہ آشیان زان
بیاست چو کھل بزرگش از سر مہ نازہ زنگان بر جگر مانا وک اندازہ دو بعلش از شہم در شکر ریزہ دیانش در حکم شکر آمیز بہ بزر جریخ
کس پیدا کردہ کہ رویش بیند و شید انگرد و دہ باز بہادر رفتہ دل جان در محبتش فدا کردہ گرفتار و ام عشق او گشتہ بود و نقش پاستے
سے نظیر در سر و کہ بزبان بند سے می بست نام خود در روپ متنی را بکجا سے آور ووشبان روز با ستیاع نغمہ و سرود اوقات غریب را
ضایع بیند و در شرب مدام صبح و شام گذرانیدہ روز از شب نمی شناخت در اوقات حیات را بنا با لیت مصر و ن عیاضت طبیعت
نبای دولت خود آن کسے خراب کندہ کہ شام سے خورد و صبح گاہ خواب کندہ چون بستی با سے او و پراگندہ گہا سے ولایت

بهرین اکبر رسید عساکر منصوره کسب کرد که او هم خان بنا بر استیصال آن بدمال و فخر ولایت مالوه متعین فرمود او هم خان بعد سطر
 مراحل روزی شهر سمانتپور که دارالایات بود رسید باز بهادر که بغفلت و بیستی زندگانی میکرد وقتی مطلع گردید که جیوش فیروز شهر او را
 محاصره کرده و بناچار صفت آراسته آماده پیکار گردید و بانگ زد و فرود راه فرار گرفت او هم خان بعد بر میت او شهر در آمده بغیر هم آورد
 خزان و دقان گرم گرم گردید خصوص در بهیم رسانیدن زمان سرانیده و رقاصه گرم ترگشت بعد ضبط نقد و جنس و بدست آوردن اکثر زمان
 کسان را بحسب وجوبی روپ متی برکداشت چون باز بهادر در درنگام انهم کسان خود را برای قتل زنداسه مجبور بود خود بریم بند و ستان
 که در پایان حوادث عظیم عورات را به تیغ بیدریغ میگذرانند و آن را جوهر می نامند فرستاده بود و آن سنگین دکان و یونتراد اکثر تیغ بیدریغ
 را از هم گذرانیده خون بیگیا بان چند را بجاک ریخته بودند و نوبت قتل روپ متی رسیده ظلمه سیله باک زخمی چند باو هم زده هنوز کارشش
 تمام نکرده بودند که لشکر منصوره در سید و آتارا آن قدر فرصت نشد که کار روپ متی با تمام رسانند او را هم پیش او هم خان حاضر آوردند
 آن چفته کار التماس نمود که زخمهای کاری دارم با فضل مراد در خانه شخصی نگاه دارند بعد به شدن خدمت حاضر متیو انم شد او هم خان عیال
 در خانه شیخ عمر نام دروستی که به تقوسه دران دیار مشهور بود گذاشت روپ متی در عورات درویش بسر برده معالجه نمود تا آن
 به شد لیکن زخم فراق باز بهادر که در دلش بود بهی نشد مصرع زخم سحران نشود بیه زما و ای حکیم به او هم خان از قایت شوق
 پیوسته خبر او می گرفت چون روپ متی صحت یافته غسل نمود و بجای عذر می نامد التماس مشک و غیره کافور و دیگر خوشبوها می
 نمود تا فرار آراسته و تعطیر کرده خدمت نشاند او هم خان که فرقیته او بود در الفور با خوش بوها مطلوبه کافور را هم چون خواسته بود
 فرستاد او در اد حقوق عشق باز بهادر یک کف دست کافور خورده و بهادر بر سر کشیده چنان خوابید که دیگر بیدار نگردید ایسات
 زن زانش عشق بیش سوزیده قاشاک ضعیف پیش سوزده خوش آنکه بر او عشق جان داد و عشق است که همان با و توان داد

ذکر احوال سلاطین مالوه

برتر صدان اخبار پوشیده نماند که بلا و مالوه ملکیت وسیع و ولایتیست فراخ و آباد همه وقت حکام ذی شان دران دیار بوده اند
 و راجهای کبار و رایان نامدار مثل راجه بکر باجیت و راجه بھوج و امثال ذلک که تا حال حکایات عجیبه او صاف حمیده آنها بر زبان
 عالمیان جاریست حکومت آن ولایت نام و نشان شایان گذشته اند و از زمان سلطان محمود غزنوی ملو را اسلام دران دیار شده
 از سلاطین علی سلطان غیاث الدین بلبن بران استیلا یافته از ان زمان در تصرف سلاطین ملی در آمده چون سلطان محمد شاه بن
 سلطان فیروز شاه جمیع راکه در ایام او بارش رفاقت و بهرامی کرده بودند بعد جلوس بر او رنگ جهان بینی رعایت کرده چهار کس را چهار
 ولایت داد و آن چهار کس سلطنت رسیدند اعظم هاپون طغر خان گجرات و خضر خان بلتان و دیال پور و خواجسه و خواججه جهان که خطا
 سلطان اشرف یافته بود بچو پور و دلاور خان مالوه از ابتدای سده هفتمند و نو دوشش هجره که دلاور خان حکومت مالوه قیام داشت
 چون سلطان محمد شاه رحلت نمود و در بندرستان حرج و مرج روی داده بر سر یک انام را به تاجیت لوای حکومت برافراشت دلاور
 نیز از والی دلی انخواف در زید بطریق سلاطین ملک داری خود نمود مدت حکومت او بیست و پنج سال سلطان بهوشنگ بن دلاور خان
 سیزده سال سلطان محمود بن سلطان بهوشنگ یکسال و چند ماه سلطان محمود خلجی امیر الامرا سلطان بهوشنگ شاه بود و او
 او در جبال کلج سلطان محمود سلطان را از ساسنه زبرد یافته بر سر حکومت تگن یافت و تمام ولایت یونسه زمار و از نیر و شیر
 برگرفت ایام حکومت او سه و دو سال سلطان غیاث الدین بن سلطان محمود خلجی سه سال سلطان ناصر الدین بن سلطان
 غیاث الدین چهار سال و چهار ماه و سه روز سلطان محمود بن سلطان ناصر الدین بیست و دو سال و دو ماه سلطان بهادر شاه

والی ابرار سلطان محمود را در معرکه کشته ولایت مالوه تصرف خود را آورد ایام حکومت او شش سال ملوکا در شاه از امر اسے کبار
 سلاطین آن دیار بود بعد فوت سلطان بهادر شاه چون ولایت مالوه فرمانروائی نداشت غالب آمد و سکه خطبه بنام خود کرد در زمانیکه
 نصیر الدین محمد بایون پادشاه بظرف مالوه نهضت فرمود شیر شاه در آن ایام که آغاز خروج او بود به ملوکا و شاه نوشت که بظرف اگر
 علی اندازد و مهر بر سر بنام خود او نیز جواب آن را نوشته مهر بر سر جواب زد شیر شاه بدیجیت برآشفقت و بعد استیلا بر سلطنت بمنازل
 او برخواست قاور شاه تاب مقاومت نیاورد ملاقات کرد عوض مالوه ولایت لکنو سته با و مقرر گشت روزی از منزل خود سوار شده
 بلاقات میرفت جمعی از مغل که در معارک بدست کسان شیر شاه اسیر شده بودند تعبیر گو ایاری بیدار سے کرند قاور شاه ترسید
 که مبادا شیر شاه با سن مجین سلوک کند ازین برس اگر نجات بدر رفت ایام حکومت او شش سال پنج ماه شجاعت خان عرف شجاع خان
 اصفان نائب شیر شاه دوازده سال و یک ماه باز به اور عرف بازید خان بن شجاعت خان دو سال و دو ماه و بست و سه روز از ابتدا
 سه ہفتاد و نو روز شش اعانت سنہ نہصد و ست و ہفت ہجری مدت یک صد و ہفتاد و یک سال حکومت ولایت مالوه از جمعیت
 سلاطین دہلی بیرون ماند اما درین مدت اکثر اشخاص غلب زمان امسال و بر سرخ و بعضی اعیان و کالہ در آن ولایت حکومت
 کردند چون ادیم خان کامیاب فتح و غیر ذلک گشت و خزانہ فراوان باچنین ولایت وسیع بدست او افتاد مغرور گشته سرار طاعت
 بادشاہی بر تانت و آنچه از نقد و جتس و قتل خانہ و توپخانہ و زینماہی باز بہادر بدست آورد ہجر را متصرف گشته از اسباب چیز سے بدرگاہ
 والا ایصال نداشت و حق نعمت پروردگے را بطریق نسیان نہادہ راہ پیاسے یعنی و انحراف گردید لاجرم پادشاہ خود متوجہ مالو شد
 و نزدیک قلعہ کاگردن کہ تا آن زمان مفتوح نشدہ بود رسیدہ در طرفہ بعین آن قلعہ را بشیخہ در آورد و متوجہ پیشتر گردید ادیم خان
 کہ از نہضت موکب والابے خبر قبضہ تخیر قلعہ مذکور از شہر سازنگ پور برآمدہ بود ناگهان طلوعہ آیات اکبر سے بظرفش درآمد و عجلانہ تنہا
 پیشتر رفتہ از اسب فرود آمد و بشرف باسی بوس شرف گشت اکبر در سازنگ پور نزول اقبال فرمودہ شب در منزل ادیم خان اسیر برد او
 کو از مہم پیشکش و نیاز تقدیم رسانید روزی چند در اینجا اقامت رویداد و بعد جمعیت خاطر از نظم و نسق آن ولایت ادیم خان را بدستور سابق
 بحال داشتہ معاودت بتقر الخلاقہ اگر فرمود بعد چند سے عبد القدر خان حکومت آن ولایت سنبین گردید و ادیم خان در حضور
 رسید چون مست بادہ دولت جوانی و مدہوش سے نادانی بود روز سے در محل دیوان عام پادشاہی شمس الدین محمد خان کمر
 گفتگو کردہ اور القتل سیانید و بقصد پادشاہ ملازم حرم سر اگر دید پادشاہ در استراحت بود از شور و غوغا بیدار گشتہ بیرون سے آمد و
 ادیم خان رو برو شد تیغ بر بند خون آلودہ در دست داشت اکبر از تفرس در یافتہ بانگ سیر و زد و گفت اسی بچہ لاوہ انکہ مارا چرا کشتے
 و چنان شتی بر سرش زد کہ او بے ہوش افتاد حاضران بموجب حکم آن سہلے پاک را بستہ از کنگرہ قلعہ نبریر انداختند او در دم سجا تھی

در بیان تخیر ولایت کمران

این ولایت مابین دریاسند و بہت واقعت مرزبانان آنجا از ہماجماعہ بطور خود بودہ گاہست اطاعت فرمانروایان دہلی کرد
 بودند در بعضی از سیر نوشتہ اند کہ آن ولایت از قدیم داخل کشمیر بود سلطان محمود غزنو سے تخیر در آوردہ یکی از امر احوالیش کہ
 از خرا و گیان گنہ نام داشت سپرد از آن زمان نسل ایکہ ان معروف و بوان ملک قابض بودہ حکومت باستقلال میکردند
 شیر شاہ و اسلام شاہ دستے بہ تخیر آن ولایت کوشیدند و قلعہ رہتاس نام بر سر حد احدث کردند تا جماعہ کمران عاجز شدہ
 مطیع شوند اصلا کار سے از پیش نرفت و مصالحہ در میان آمد سلطان سازنگ حاکم آنجا مع سپر خود کمال خان بارادہ ملاقات
 پیش اسلام شاہ آمد او سر دورا و تکیہ کردہ قلعہ گوالیار فرستاد سلطان آدم برادر سلطان سازنگ بر مسند حکومت نشست تھی

جنگ ہاسے مروانہ نمود و بنو رتجاعت ولایت خود نگاہداشت و اسلام شاہ سے نیل مقصود برگشت بوسبتے اسلام شاہ فرمان داد کہ زندان خانہ گوالیار رکھاواک کردہ و از باروت اپنا شہ آتش زبند فرمان پذیران حسب الامر عمل آوردند سلطان سارنگ با تاسے زندانیان در آتش باروت پریدہ لعالم نیستی شناخت و بفظ الہی کمال خان سپر سلطان سارنگ در گوشہ زندان خانہ از چنان بلا سے بے زینہار سلامت ماند بعد انقطع رشتہ دولت افغانان کمال خان از قلعہ گوالیار خلاص یافتہ شامل ملازمان در گاہ اکبر سے گردید در جنگ ہیون و دیگر محاربات ترددات نمایان کردہ سور و الطاف پادشاہی گشت چون پادشاہ را بحال خود متوجہ یافت استدعا کے ولایت موروسے خویش نمود فرمانی والا نیام سلطان آدم صادر گشت کہ چون او در دستگیر کردن کامران میرزا بحضور ہمایون پادشاہ خبت آرا گاہ نیکو خدمتیا بطور رسائییدہ و دم الطاعت این خاندان میرزا بنابرین از روسے فصل و کرم نصبت ولایت بر و سلم داشتہ شد باید کہ نصبت ولایت بعدہ کمال خان کہ نیز وارث آن ملک است و خدمات شالیستہ بجا آوردہ و اگر در سلطان آدم بمقتضاسے برگشتگی خبت سہرا حکم بر تافہ بموجب فرمان عالیشان عمل نیاید و لہذا امیر محمد خان برادر کلان آنکہ خان و دیگر امرا میں پنجاب بہستصال سلطان آدم و امانت کمال خان ماور شدند سلطان آدم قدم جرات از اندازہ خود بیرون نہادہ تا مقصد ہیلان این طرف آب بھٹ رسیدہ بجا کر پادشاہ جنگ کردہ منہزم گشت امیر محمد خان متعاقب او رفت و تمام آن ولایت را غضب خود در آورده داخل ممالک محروسہ خود نمود و اکبر از روی عنایت تمام آن ملک بکمال خان مرحمت فرمود و سلطان آدم اخراج یافت

در بیان رسیدن زخم تیر با کبیر پادشاہ

روز سے پادشاہ نیرارت روضہ شاہ نظام الدین معرون با ولیات تیرین برودہ ہنگام مراجعت چون بچوک رسیدگی از خون گرفتہ در کیمین گاہ بودہ تیر سے لیسو سے او انداخت و برکت راست رسیدہ قریب یک وجب فرو نشست غریب از نہاد حاضران برخواست آن سبے باک را دستگیر کردہ حاضر آوردند مردم در سپہ تھنص شدند حکم شد کہ تفتیش نکند مباد این بیجا مردم را نافع در بلا اندازد ہمایون از لوث ہستی او زد و پاک سازند بموجب فرمان ہمایون دم او را قتل سیانیدند و اکبر با وجود چنین زخم منکر ہمایون طلب تکیہ قرار اسپ ہوار بدو تھانہ آمدہ بمعالجہ پرداخت و در عرض ہفت روز زخم اندمال یافت بعد از ان ظاہر گشت کہ آن کس قتل نام نظام شرف الدین حسین میرزا بود و تیر با کبیر برای آن زد کہ میرزا سے مذکور اور از عداوت بقصد پادشاہ فرستادہ بود

در بیان کشتہ شدن شاہ ابوالعاسے

او در زمان ہمایون پادشاہ بوسیلہ جمال ظاہر سے از مقربان در گاہ شدہ بود و خود را از فرزند ان پادشاہ سے شمرد اگر چہ حسن صورت داشت اما نہ خود دید سیر بود عیبت حیف باشد کہ نگوروسے نکو فونود و رنگ آن گل بچہ از زد کہ درو بود و وقتیکہ در خطہ کلانوز سریر جہانبانی بود اکبر پادشاہ زیب و زینت یافت جمیع امر در مجمع جشن حاضر شدند ابوالعاسے بعضے خندان دور از کار سر زبان آوردہ از آمدن حضور غدر با چست بیرام خان خان خانان بہر صورت او را دلاسا داده طلب داشت و در ہمان آنجنون بوجہ حکم مجبور گشتہ بلا ہور رفت از غفلت کوتوال قلعہ از لاہور گرنجہ بعد مدت بازہ دستگیر گردید و در قلعہ بیانہ زندان سے بود زمانیکہ بیرام خان روگردان شدہ در ان نواسے رسید اورا با زندانیان دیگر سرداد او بکہ رفتہ بعد چند سال باز بند و ستان آمدہ گردشورش برانگیخت چون کار سے پیش بردن نتوانست در کابل رفتہ ماہ جو جنگ بیگم والدہ محمد حکیم میرزا را اغنیون و فسانہ لطیف خود کشید و دختر او را کہ ہمیشہ میرزا بود در عقد نکاح خود در آورده در کابل مدار علیہ جمیع کار گشت و مردم را بخود گردیدہ وقت قابو بگم را قتل سیانیدند و مستقلال زدہ ہمایون اکثر امر اسے بگم را بنہان خانہ عدم فرستاد میرزا سلیمان حاکم بدخشان بر حقیقت حال واقف شدہ بروفق استدعا می محمد حکیم میرزا

ذکر تسخیر و تاسیس کردیم بقیمه قلعه کبر آباد

بر کابل لشکر کشید ازین طرف شاه ابوالمعالی فوج آراسته بقصد پیکار روانه گردید و برکنار آب غور بند و لشکر بهم پیوسته آماده کارزار
شدند محمد حکیم میرزا که از ولایت تنگ بود در عین جنگ خود را جلور نیز میرزا سلیمان رسانید شاه ابوالمعالی از مشاهده این حال سراسیمه
شده روزی از نهاد و بدخشیان تعاقب کرده در موضع چار یکاران رسیده و شکیب نمودند میرزا سلیمان بفتح و کابل رسیده بعضی از جمعی
کابل با مراد و جاگیر داده صبیبه رضیه خود را در جهالت محمد حکیم میرزا آورده معاودت به بدخشان نمود شاه ابوالمعالی را تسخیر کرده
نزد میرزا فرستاد از آنجا که ادحق نعمت فراموش کرده مصدر امور ناشایسته شده بود میرزا اورا بقصاص خون والده خود بقتل کشید
بعیت نه سرگزشتیم در عمر خویش که بر مردانگی آید پیش *

در بیان تسخیر ولایت کر که آنرا کوندواله گویند

قبل ازین بحکیم از خاقان اسلام بران دست نیافته و سهم خیل سلاطین سلیمان بران دیار نرسیده در نیوا چون راجه ولیپ حاکم آنجا فرست
شد سر نیز این سپهر خصال او قائم مقام گردید رانی در گادنی والده او بسبب خرد سالی سپهر حکومت آن ولایت سے کرد آن عورت در عین
فرست یکتا بود هنگام کارزار مردانه و ار کارنامه بطور رساند سه و در شکار گاه شیر ابر خاک هلاک انداختی و بارعام داده امور جلوه
را با این میزان عالی فطرت صورت انجام داد و در لوازم ملکه ارسه مراسم سردار سے تدابیر صائیه بجا آورد و چون حقیقت
آن ولایت ابرش آکیر رسید صفحان و عبدالحمید وزیر خان برادرش از اولاد شیخ زین الدین خوانی که امیر تیمور باو عقدا تمام داشت
بتحیر آن ملک تمین شدند آنها را بنجارسیده صفوت مصفا آراستند رانی در گادنی اسلح گشته فیل سوار در حرکت آمد و جنگ مردان
نموده از دست خود بر و تنگ نزد و بیار سے را گشت و کار یاسه نمایان بطور رسانید بالاخر صفحان غالب آمده فیروز مند گردید
و لشکر یان رانی اکثر گشته و خست شدند بقیه اسبب بیابان گرد نهزیت گشتند رانی احوال خویش بدین منوال دیده بر باردار سے
که بر فیل اوجا سے فیلبان گشته بود گفت که از خنجر آبدار کا میر تمام کن او جواب داد که از من بر بخند و مر خود جرات نمی تواند شد آن
عورت که محبت مردانه داشت بر زبان آورد که مردن به نیکمانی به از زینت عبارت این را بگفت و بدست خود خنجر بران کار خویش تمام
ساخت و آن ولایت بشیبه محبت صفحان و وزیر خان به شوکت صد و یک مزدوق اثر سے طلا سوار سفید و تفره آلات و طلا آلات
و اقسام بسیار و تماثل و اقسام طلا و دیگر انواع اجناس بیرون از حد شمار و قیاس و سوار فیل ناسته لضبط درآمد اصفت خان به پرا
شهرت خود در آورده چیز سے از آنجا بگذر گاه اکثر فرستاد و از طرف یافتن چنین ملک وسیع و بدست آمدن اینقدر دولت مغرور گشته
بغی و زید آخر کار چار و ناچار به رگه و دلار رسید و در هر چه پیروز دیگر مهمات مصدر خدمات شایسته گشت و آن ولایت بتصرف
اولیای دولت درآمد

در بیان تاسیس قلعه کبر آباد

در سال دهم جلوس و الامطابق سته منصد و هفتاد و سه هجر سے اس نمانده آمد هر روز چهار هزار ستهاد کار از سنگ تراش
و معمار و آهنگر و نجار و مزدوران بکار پرداخته بعرض سے در عه بر آوردند و بنیاد آن از آب در گدشت و ارتفاع بنسبت در عه
تاسیس کنکره از سنگ تراشیده بنا نهادند همچنین بنایان چاکدست و غار اثر اشان قوسیه پنجه و آنگران و بنجاران عمارت و دکشا
و منازل فرح افزا در دو تخته و الا بترتیب بر آراستند نقاشان جادو کار و مصوران سحر طراز در تصویر گلها و غیره تماثل به بنیا
نموده گویا نگار خانه چین و گلزار بهشت آیین بر سر کار آوردند و در عرض بهشت سال قلعه متین و شهر سے عظیم صورت نمایش یافته
با کبر آباد موسوم گردید این شهر در وسط ممالک محروسه منند واقعست و آب و هوای او خوش و سیر و یادگشس *

در بیان قتل علی قلی خان و بہادر خان

وزیرانیکہ عمر ان پادشاہ ہایون پادشاہ از عراق معاودت فرمود از حملہ لشکر امای عراق کہ شاہ طہاسپ بگمک امداد متعین فرمودہ حیدر سلطان
 بہر دو سپہر خود علی قلیخان بہادر خان نیز بہ حیدر سلطان لود فتح قندھار و در وقت بہریت ہمایون از کامران میرزا در تاشی راہت حق موت علی قلی و
 پسران در بکا ہمایون بودہ مصدر خدمات پسندیشہ مذکورہ علی قلیخان فتنہ بیدار نمودن از بزرگ سلطنت بجا کبریت پذیرگشت ہمایون از دیگر پسران بہرین
 شدند علی قلیخان بظاہر خان زمانی سراسر از سہ یافت و سرکار سنہیل بجا گیر او مقر گشت با مقنا سہ شجاعت کہ داشت بزور
 شمشیر از سنہیل تا او دہ تبصرت خود در آورد و بہادر خان برادرش نیز خدمات شنایستہ بجا آوردہ و کیل سلطنتہ مدار الممالک گردید
 خانزمان بمصاحبت سفیر طبعان وغر و شجاعت سراسر اطاعت پادشاہی بر تافت و آثار بے و ما فرماست از و بروز نمودہ بعض امور کہ خلا
 مرضی پادشاہ بودہ بطور میر رسید از جملہ آنکہ شاہم بیگ نام ساریان اسپر کہ حسن صورت داشت و در سلک قوچیان ہمایون پادشاہ
 مسلک بود و خانزمان با او تعلق خاطر ہم رسانیدہ بعد رحلت ہمایون او را بلا میت و مدار البومی خود کشیدہ شفقے بسیار ظاہر ساختہ
 کار بجائی رسانید کہ پیش او کونش کردہ پادشاہ ہم سے گفت چون این معنی بعض اکبر رسید فرمائی متعین نصح بسیار نوشتہ حکم فرمود
 کہ ساریان پسر را بزرگاہ والا نپر سستہ آن سست غر و متنبہ نگشتہ آثار بہریتہا زیادہ تر ظاہر ساخت و مزاج پادشاہ انحراف بسیار از
 ہم رسانید بعد مبالغہ بسیار ساریان سپرند کور را بطاہر انیش خود را اند چون خانزمان آرام جان نام لیسے در حرم خود داشت و باستانہ
 شاہم بیگ آن زن نکاسے را با و بخشیدہ مدستے زیر ان شاہم بیگ ہم بود او نیز آن زن کہ را عبدالرحمن نامے کہ از مخلصش بود و
 با لوستے مذکور تعلق خاطر داشت بخشیدہ در بولا کہ شاہم بیگ از خان زمان بطاہر جدا گشتہ پیش عبدالرحمن مذکور در برگتہ سہر پور کجا گیر
 بود آمدہ روزگار سے گذرانید روز سے در حالت مستی از عبدالرحمن طلب لوستے سطور نمود او غدر در میان آورد شاہم بیگ
 لعینت و تعد سے پیش آمدہ عبدالرحمن با مفید ساخت لوستے از خانہ او بدر آوردہ متصرف گشت برادران عبدالرحمن سیدہ بمقتنا
 جیت خبگ کردہ شاہم بیگ را قتل رسانیدند این خبر خانزمان رسیدہ موجب آشفتنکے خاطرش گشت چون بقوت شجاعت سراسر
 افغانہ غالب آمدہ تا ولایت او دہ در تصرف داشت و بہادر خان پسر سلطان محمد عدسے را کہ افغانہ او را شیر شاہ خطاب کردہ
 سر شورش برداشتہ بودند نیز شکست دادہ فیروز مند گشتہ بود زیادہ تر مغر و گشتہ قتل شاہم بیگ را با تبارہ پادشاہ تصور نمودہ
 بے وزید و صراحتہ سراسر اطاعت بر تافت و بہادر خان برادرش نیز رفتہ با ولحی شد و این سہر و برادر مصدر شورش گردیدہ
 باعث اختلال ممالک بحر و گشتہ پادشاہ چند مرتبہ بنفرخیش برسد آثار رفت و جنگ با و در میان آمد اما بوساطت امر
 بزرگ تعصبات انما معاف می گشت چون قدر عنایت مذکورہ با وجود عفو و ائم ستواترہ مصدر حرکات ناشایستہ شدند ہمایون
 اکبر بہستصال آن بدتالان جازم گشتہ از اکبر آبا و لیغار فرمود و چند روز و شب قطع راہ نمودہ در جواسے برگتہ سکر و ناگمان
 بر سر مخالفان رسید و محاربت سکو داد آن سہر و برادر دل بزرگ نہادہ خبگ ستانہ کردند در ان وقت اگر چه علی بانصد سوار
 و چندین فیل در ظل راہت اکبر بود اما سہروردان لشکر تا سید الہی سہراہ داشت تقارار و بین خبگ اسپ بہادر خان چرانہ با گشت
 و او از خانہ زمین بر زمین افتاد بہادران لشکر تصور رسیدہ او را دستگیر کرد و دست برگردنش بستہ بجزد آوردند اکبر پسر سیدک ای
 بہادر ورق تو از ما چہ بد واقعہ شدہ کہ مصدر این ہمہ فتنہ و فساد شد سے او مچ چو اب نداد بعد مبالغہ بسیار بر زانش رفت الحمد للہ
 علی کل حال درین اثنا شہباز خان بموجب حکم والا اورا از بار سربکدوش گردانید پس از ساعتی یکے از سہراہیان خانزمان را گرفتہ
 آوردند او ظاہر کرد کہ فیل یک و دندان سہرکار پادشاہ سے خانزمان را گشتہ و او در بحر افتادہ است حکم شد کہ سہرکار سے

حرام مکان بیارو بحساب سرمنزل یک اشرف و بهر سرسند و ستانی بکرو پیر انعام یا بد مردم سرکاسه لشکر یان مخالف را بر سر پیکه آورد
داشرف و رو پیه سے یافتند تا آنکہ سرخان زمان آوردند اگیر از پشت زمین بر زمین آمد و جبہ نیاز را بسجدهات شکر سے نیاز بر زمین سائید
وسران ہر دو نمک حرام را بجانب اکبر آباد فرستاد و از ابتدای سال منوم جلوس لغایت سال یازدہم خلکها ازین ہر دو برادر در محاکم
محمود سے سال دو از دہم فتنہ و آشوب آنها فروشت لفظ م ح صاحب نمک تہہ کردن چہ نشکنہ شخص را
سر و گردن چہ باولی نعمت از بیرون آئی چہ گر سپہ سے کہ سرنگون آئی چہ

ذکر در بیان شورش میرزایان و تادیب و تخریب آنها و تسخیر ولایت گجرات

ابراہیم حسین میرزا و محمد حسین میرزا و مسعود حسین میرزا و ماقبل حسین میرزا پسران محمد سلطان میرزا کہ سلسلہ او بصاحب حقان
امیر تمپور گورگان میر سید بقبضنا سے بطینتی و سفلی خوئے مصدر شورش تھا سے شدند و بخان زمان و بہادر خان بکدل بود
در مالک محروسہ خلل سے انداختند و محمد سلطان پدرا آنها کہ پیرے کہن سال بود در پرگنہ اعظم پور سیکار سنبل جاگیر خود می گذشت
در نیولا کہ خان زمان و بہادر خان بمکافات کردار خود رسیدند میرزایان فتنہ و فساد بر ذمہ خود گرفتہ بہنگامہ پزداز سے را بجد
گرفتند چون رایات مالکات سمیت پنجاب نہضت فرمود از سنبل برآمدہ دست تباخت و تاراج کشا و ندو بعضی از جاگیر داران
را کشتہ مال متاع آنها چ جاگیر متصرف شدند و در دہلی رسیدہ قلعہ را محاصرہ نمودند و باعث آزار و اضرار خلایق و شورش
عظیم گردیدند اگیر با متاع این ساخہ از پنجاب سمیت دہلی برگشت میرزایان از خبر نہضت موکب عالی دست از محاصرہ برداشتند
برداشتہ بطرف مالوہ رفتند و آن ولایت را از محمد قلعہ برلاس کہ سیکے از امر آقا و شاهی بود گرفتہ تا سبندیہ متصرف خود آوردند
معدنرول رایات اقبال در دہلی جنود منصورہ بہستیمال میرزایان بد مال متعین گردید در آن زمان سلطان محمود در گجرات
فوت شدہ بود و چنگیز خان غلام سلطان محمود در آن ولایت علم ریاست برستہ افراشت میرزایان تاب مقاومت عساکر
پادشاهی نیاورند و بودن خود در ولایت مالوہ از چیز ثابت و توان خود بیرون دانستہ چنگیز خان پناہ بردند از آنجا کہ اعتماد
گجرات سے کہ او ہم از امر سے سلطان محمود بود بر سر احمد آباد با چنگیز خان محاربه داشت چنگیز خان رسیدن میرزایان غنیمت
دانستہ بخرج جاگیر ایشان مقرر کرد چون جبلت خوش داشتند آنجا نیز صحبت و زکرفت و با چنگیز خان ہم چنگیدہ بطرف
خاندیس رفتند و از آنجا باز مالوہ آمدند بعد از آنکہ جہاز خان چشتی چنگیز خان را کشت و در ولایت گجرات خللی روسے و او میرزایان
از مالوہ باز سمیت گجرات رفتہ قلعہ چانپانیر و سورت بے جنگ گرفتند پس از آن قلعہ بھڑوچ را متصرف شدہ فوت و کنت
بہر سائیدند چون این مقدمہ بعرض اگیر رسید تسخیر ولایت گجرات و تادیب میرزایان در خاطر خود مصمم نمودہ بدولت و اقتدار
توجہ آن سمت شد بعد رسیدن در حوالے گجرات سلطان مظفر عرف نھو والی آن ولایت را کہ از اولاد سلطان بہادر
مغل خرد سال بود و بسبب نمود امر خود و خلل انداز سے میرزایان سر اسیمہ می گشت و تسکیر کردہ آوردند اگیر و را در قلعہ
نکا بد داشت او بعد چند گاہ قابو یافتہ گریخت اعتماد خان خواجہ سہرا کہ مدار علیہ آن ولایت بود و دیگر امر سے آن دیار
آمدہ ملازمت کردند و گجرات بے جنگ منہر گردید احمد آباد کہ مہر جامعیت بفرورد اگیر رونق تازه یافت میرزا غنیر کلکٹا
ولد خان اعظم شمس الدین محمد اگر را خطاب خان اعظم کہ مورثے او بود سہرا فرزند فرمودہ لیبوبہ داد سے گجرات مقرر
کرد بعد انتظام مہام آنجا در بندر کھنپایت سے کرد ہی احمد آباد تشریف بردہ سیر در یامی شور نمود و از آنجا معاودت فرمودہ
باستیمال میرزایان توجہ شد و در قلعہ سرنال نفیس نفیس خود با میرزایان جنگ عظیم نمود و آن فتنہ کیشان تاب سطوت

پادشاهی نیارده مهر شد و هر یک بطرفی روان شد که بعد فتح سمیت سورت نصبت نمود در بیوتت راجه علیخان بر او محمد
 ماکم خان لیس ملازمت نموده مصدر خدمات و مورد عنایات گشت در حوالی سورت روزی از شجاعت و مردانگی راجه پوتان سخن
 در میان آمد که جان در پیش این کرد و قدری وقتیشی تدارک چنانچه بعضی راجه پوتان نیزه را که بر دوش و طرف سنان داشته باشد
 بدست یکی میدهند که محکم گرفته بایستد و در کس ازین جهان که بمید میدگر باشند از سر و سواد نوکما سے سنان برسینه خود گرفتند
 و زور کرده بر روی هم می دوند و سنانها از پشت سر دو کس بیرون میروند با این صورت با بعد گرا و بیعتی تماشایست مانند اکبر
 بجز دستل این سخن فی الفور سیف خود را نکل کرده قضا بدیوار نموده نوک تیغ برسینه خود داشت و گفت ما خود همسر خانیم
 که بروش راجه پوتان بعمل آوریم بر نوک همین سیف زور کرده حمله بر دیوارست کنیم حاضران اغریب حالتی عارض گشت و گشتی
 بحال دم زدن بود در اجده مان مسنگه از روی اخلاص چالاک نموده چنان دستی بیشتر زد که از دست اکبر بر زمین افتاد
 قدری مابین انگشت نروسیان پادشاه مجروح شد اکبر از روی خشم راجه پوتان شکر را بر زمین انداخته برسینه اش نشست
 مطهر سلطان گستاخان دست مجروح را تا لب راجه راجه راجه گداختن کشاکش زخم زیادست پذیرفت اما در اندک ایام
 بعلاجت جراحان اندمال یافت بعد فتح قلعو سورت و جمعیت خاطر از سر انجام اسوگان نواسم در احمد آباد نزول اقبال
 اتفاق افتاد آب و هوا سے آن شهر برضاج اکبر ناگوار آمد فرمود در حیرت که با سنی این شهر را کدام لطافت و خوبی بود
 گشته که در چنین سرزمین بی فیض بدیهه چیز شهر سے باین عظمت اساس تعاد و بعد از و دیگران راجه فائده بنظر آمد که عمر گران
 دین خاکدان گذرانیده اند بوالش با جمع لمبائع مخالفت آیش بر ذائقه ناگوار زمینش سهریگستان که آب گرد و غبار سجد
 که در شدت باد نزدیکان سهر گران تو انند دید و در و خانه متصل شهر غیر از ایام بارش همداوقات خشک چاهها اکثر شور و تلخ آید
 سواد شهر آب بون گاوران دوع آب می نماید مردم صاحب بصاعت در ته خانه سکه خود بر که تیار نموده تمام عمارات را از چوب
 و گچ مصفا ساختن چنان تعبیه می کنند که آب باران پاک و صاف از تمام مواضع در آن بر که میرسد و تمام سال از آن بر که آب
 بخورد مضرت آید که سهر گران سواد نخرود و در دفع بخارند آشته باشد ظاهر است در فناء شهر چاه سبز و دریا چین تمام صحر
 قیوم زیارت هوای که بر صحر است از قوم وزید بدین اسیان رسد و از آن استنشاق نماید فائده اش معلوم که چگونگی است گو یا
 قلعه از رخ هست که بر روی زمین آورده اند عجب آنکه باین حال تمام آن مزبورم از شدت حسن گو یا عینت است جو را نشان
 و اباسی آن و بار چهر دو لقمه فرخنده اطوار خوش معاش از اندیشه اخلاص و نظمی سستی بر کنار القصد جنگامیکه اکبر در احمد آباد
 زمزم و شیت ابراهیم حسین میرزا و مسعود حسین میرزا فرصت یافته بیست اکبر آباد آمدند و بدینله آوردند از آنجا بستهبان فتنه
 پادشاه با ستاع این خبر از احمد آباد بجانب اکبر آباد نهضت فرمود ابراهیم حسین میرزا و مسعود حسین میرزا آباد از نهضت موکب
 والا از سنبهل روانه شده براه دیبا پور و در پنجاب آوردند ماکم پنجاب که مهم مگر گوشت داشت و کار آنجا نزدیک با تمام رسانیدند
 بضرورت بار چاه آنجا صلح نموده باستعمال میرزایان روانه گشت و در حوالی ملتان محاربه نمود و بانگ جنگ خود حسین
 میرزا و سنگی گردید و ابراهیم حسین میرزا اگر بکنه بطرف ملتان در خانه بلوچه سوار سے گشت بلوچان او را بست آورد و بعبید
 ماکم ملتان سهر دند و بلوچان که در جنگ سینه سیده بود قالب تخی کرد و مسعود حسین میرزا را خان جهان بحضور قدس فرستاد اکبر
 جان نخبی او نموده مجوس فرمود بی چند گاه نریزان مرگ گرفتار شد و محمد حسین میرزا که در جنگ قصبه سرنال نهم شده بطرف
 دولت آباد کهن رفته بود از آن جهت باز در کجرات رسید و شورش نمود و با اتفاق اختیار الملک گجرات که از امر ای آن

خاصه قلعہ احمد آباد گرد خان اعظم کو کٹنا سب تلب ستادست نیاوردہ متحصن گردید چون این خبر بعرض اکبر رسید نظر اصلاح ملکی رسیدن با
ضرورت لازم دانسته برجازه پاسے با در قنار سوار شد و چند سے از فدائیان را ہراو گرفته براہ فتح پور یا یلغار روانہ گردید کشتیم چو کوئی
روان گشت بر پشت باد بد عجب میں کہ بر باد کوه استاد * یلان بیشتر تر کش از کله * شتر چون شتر مرغ در زیر پرہ اینہر مسافت
بعید در عرضہ روز نور دیده قبل از وصول خیر ناگمان در جوالی احمد آباد رسید مخالف کہ محاصرہ احمد آباد داشت اصلا از وصول موکب والا
آگاہ نبود ناگمان خروش قنارہ رعد چوش پادشاہی پر وہ گوش و مغز پیش محمد حسین میرزا را مع ہمراہیان بردید و با اضطراب است
از محاصرہ قلعہ احمد آباد باز کشیدہ آمادہ پیکار گردید و ارتش کارزار اشتغال یافت پادشاہ از فرط غیرت و شجاعت و دفور دلاوری
و بہت بنفس نفیس خود در محارک و ممالک درآمدہ کار با یکدیگہ پادشاہان را بدون ضرورت و لاعلا سب بہا شران گشتن روانہ شد بسوے
مرد و پنجو سے با اعاد سے در آویخت کہ باعث حیرت تماشاکیان و عبرت مساندان گشت یکی از دشمنان قوی جنگ در عین جنگ نزد
رسیدہ شمشیر سے بر اسب سوار خاصہ زد و اسب چراغ پاشد اکبر بہت ہوشیار سے و جرات اسب را درست درشتہ بران بیباک نجوسے
نیزہ زد و کار بہن و سلاش در گذشت از سب او دیگر سے رسیدہ نیزہ حوالہ اکبر نمود حاضران کار او را تمام کردند دشمن است ہزار سوار بود
و عا کر منصورہ بہت ہزار لشکر غنیمتیں تر سے آمد تصار از جانب مخالف بانی بطرف لشکر نیزہ سے ہی آمد نیز قوم را سے تصادم نمودہ
لشکر خود باز گشت و فرمن بسیار سے از لشکر بان میرزا سوخت و فیلی از ان طرف بر مردم پادشاہی حملہ سے آورد از صدمہ ہمان بان
مرد خوردہ بر گشت و انتظام لشکر خود بر شکست تباہی دات الہی این ہر دو امر باعث انگشا مخالفان و شتخہ نصرت او بیاسے است
پادشاہی گردید و محمد حسین میرزا سے خیمہ از مرکز برآمدہ رہ گزار نهاد و بدست سے از مبارزان لشکر منصور گرفتار گردید او دست ہر گردن
بستہ و حضور آورد از کثرت دروزخم و بسیار سے تر دو و خجالت تاب سخن گفتن نہ داشت از غلبہ غطش نزدیک بود کہ قالب تھی کتہ
اکبر تر خم نمودہ آب خاصہ رحمت فرمود و میخواست کہ در قلعہ مجوس گنہار و بسے را بہ بیکوت دس بیاسار رسید و نیز اختیار الملک کہ
نشا و فساد او بود و بعد فراز اسب افتادہ امیر گشت سوار جدا کردہ آوردند و مائل سین میرزا و دیگران کہ بان مخالف پراگندہ گشتند
و اکبر بغض و فیر و ز سے داخل احمد آباد شد و بعد از انتظام پراگندہ کھنا سے آن ولایت نمودہ بعد یازمہ روز معاودت نمود مدت چہل روز
درین رفتن و آمدن و نظم و نسق مہات و رسیدن بدار السلطنہ فتح پور کشید بعد چند سال گلرخ بیگم صیفہ کامران میرزا کہ در جاز کساح
ابراہیم حسین میرزا بود و در تفرقہ میرزایان سپر خود مظفر حسین میرزا را ہمراہ گرفتہ بطرف دکن رفتہ بود و بجرات آمدہ مصدر شورش
گردید و راجہ توڈیل کہ برای شخص جمع صوبہ بجرات رفتہ بود جنگ نمایان کردہ فیر و ز گشت و مخالف شکست خوردہ براہ کھنیاہت بہرست
اکثر مردان ننیم و عورتیکہ در لباس مردان بودہ جنگ سے کردند دستگیر شدند مظفر حسین میرزا بطرف دکن سے رفت راجہ علیخان
اوراد دستگیر کردہ بحضور اکبر فرستاد دستے در قید ماند بعد سے سال از قید بر آوردہ صبیہ خود و عقد از و اج او در آورد از ابتدا سے
سال یازدہم جلوس لغایت سال است و سوم میرزایان جنگ در میان بود بعد دستگیر شدن مظفر حسین میرزا با کل برف فساد گردید
بعد چند سال کہ خان اعظم تغیر گشتہ اعما د خان کجراتی حکومت آن ولایت سرفراز شد سلطان مظفر عرفن تھوارا ولاد سلطان بہادر
کہ سابقا از قید اکبر کجریختہ بود قاپو یافتہ سر شورش برداشت و جمعیتی فراہم آورد او با شان فتنہ ساز را دست آورفتنہ پرداز سے
گردید و با عتا و خان جنگ کردہ غالب آمد و شہر احمد آباد را غارت نمود و بران ولایت تسلط یافتہ سکہ و خطبہ بنام خود کرد چون این
خبر بعرض رسید میرزا خان ولد بیرام خان خانخانان را حکومت آن ولایت مقین فرمود پیش از ان کہ میرزا خان در آن خود و بر سے
سلطان مظفر استیلا یافتہ نامے آن ملک را متصرف شد و طلب الدین محمد خان کہ در بھروج بود چون عاجز شد قول گرفتہ سلطان

را دید سلطان بد قوسے را کار فرما گشته قطب الدین محمد خان و جلال الدین سعید خواہر زاده اور اسما فرما گشتی نمود و خزانہ و ہتھیار
 امارت و بسیار سے از اقبال بدست آورده در دستکبار افروز و میرزا خان بر سر او رفته ظفر یافت و سلطان شکست خورده بہریمیت
 رفت و کھنیایت رسیدہ باز شکر فراہم آورد و میرزا خان بر سر او در کھنیایت رفت و محاربت بہ سخت نموده نصرت یافت سلطان ظفر
 بطرف دکن گریخت و حلیہ و تسلیہ این فتح میرزا خان بظاہر پدیدار نمود و خانخانان و منصب پنجہزار سے کہ در آن زمان زیادہ ازین منصب
 نبود سراسر از گشت و بعد بہشت سال سلطان مظفر بامداد و اعانت جام کہ عمدہ زمینداران آن ولایت بود و بجا و نت دولت خان
 زمیندار سورت و راجہ کھنکار سے ہزار سوار فراہم آورده باز بطرف احمد آباد آمدہ شورش نمود در آن وقت خان اعظم کوکٹاش از تفسیر
 خانخانان بصوبہ دار سے احمد آباد مرتبہ دوم سرفراز سے یافتہ بود کہ بعد از این فتنہ و فساد حکم نسبت و جنگ عظیم در پیوست ہزار کس
 از مخالف و دو صد کس از خان اعظم در معرکہ قتل رسید و با صد کس از کوکٹاش زخم برداشتند و بہت صد اسپ بزمین افتاد بالآخر
 سلطان مظفر تاب نیاوردہ مع جامہ ہر بفرار نہاد و سال دیگر قلعہ چونانگہ و سومنات دو وار کا و ہنہاران طرف بمشیریمت خان اعظم
 مفتوح گشت و از انجا متوجہ کچہ گردید مرزبان آنجا زبان بجز و نیاز برکشودہ اطاعت پادشاہ سے قبول کرد و چونکہ سلطان مظفر
 پنهان شدہ بود کسان خان اعظم نشان داد سلطان مظفر را از انجا دستگیر کردہ آوردند خان اعظم سے خواست کہ در اجھنور روانہ سازد
 سیجے سلطان مظفر بجا نہ و حضور یورستہ رفتہ استرہ کہ در زیر جامہ خود پنهان داشت بر آوردہ بر گلو سے خود را اندو جان بداد و بعد پنج
 شش سال دیگر بہادر نام پر کالان سلطان مظفر در آن طرف آمدہ سر لشورش برداشتہ بود در اندک فرصت خود را در زاویہ جنوں
 کشید بہت علی ہر چاشو و خور آشکارا سہارا خیر نمان بون چہ یارا *

ذکر سلاطین گجرات

پوشیدہ نماد کہ سلطان فیروز شاہ در ایام سلطنت سلطان غیاث الدین تغلق شاہ عم خود نسبت بطریق شکار از دستے برآمدہ در پے
 سید از شکر جدا افتاد تنها اسپ سوارہ در دستے از وہات تھو در متصل تھا نہیں سید چون آثار سردار و سردار از ناصیہ او ظاہر بود
 نند مقدم او غنیمت شمرده مراسم خدمت گزار سے دہماندار سے بجا آورد فیروز شاہ شب با سالیس گزائیدہ از نندای مذکور سے رشتہ
 گشت چون بسطنت رسیدند اسے مذکور را بہت سلام مشرف ساخت و وجیہ الملک خطاب دادہ پیش آورد و رفتہ وجیہ الملک
 از امر اسے بزرگ گردید بعد سلطان فیروز شاہ چون سلطان محمد شاہ پیرش تخت نشین سلطنت گشت ظفر خان بن وجیہ الملک را
 خطاب اعظم ہایون دادہ ب حکومت گجرات سراسر از کرد و چتر و بارگاہ مسخ کہ تخصیص سلاطین است و حجت کرد و ظفر خان در آن ولایت سیرت
 بہ نظام مفرح الخاطب برستی خان حاکم آنجا کہ از ظلم او مردم داد خواہ بودند جنگ کرد و نظام مفرح بہر صہ کار از گشتہ شد ظفر خان بعد فتح
 تمامے بلا و گجرات تبصرت در آورده ولہاسے جمہور سکند انجانا از خود راضی کرد و در سنہ ہفتصد و نو و نہ ہجری سے چون محمد شاہ جلالت کرد
 و امور سلطنت اھلال پذیرفت تا تا خان بن ظفر خان کہ بوزارت سلطان ناصر الدین محمود بن سلطان محمد شاہ مقرر شدہ بود بسبب غلبہ
 اقبال خان از دستے فرار نمودہ پیش پدر بگجرات رسید ظفر خان و تا تا خان در استعداد فراہم آوردن لشکر برای انتقام کشیدن از اقبال
 بودند درین اثنا خبر رسید کہ صاحبقران امیر حمور گوگان در فوسے دہلی نزول فرمودہ و فتور عظیمی در آن دیار راہ یافتہ و خلق کثیر ازین حادثہ
 فریختہ بجانب گجرات سیر رسید متارن این حال سلطان ناصر الدین محمود نیز از دہلی فرار نمودہ گجرات رسید اما مالوس گشتہ از انجا بطرف ہولوارفت
 بعد آن بجنوب آمدہ صاحب قران بعد قتل غارت مند و ستان متوجہ سمرقند شد و اقبال خان دہلی را متصرف گشت تا تا خان بہ ہرزو گفت
 کہ بصایت الہی لشکر و ایوان داریم بہتر است کہ از اقبال خان انتقام گیریم و در سہ را از دستہ خلاص کردیم سلطنت سیرت سے نسبت

نظر خان این ستمی قبول کرده و خود را از حکومت باز داشته گوشه اختیار کرده و دستم خدمت و اسباب حکومت و ولایت بر سپر خود داده سلطان محمد عرف تاتار خان خلیف اعظم بایون نظر خان در سده هشتصد و بیست و یکم سکه و خطبه بنام خود کرده بر تخت سلطنت جلوس نمود و چون سلطان محمد عرف را در اعظم بایون را در نایت بخشید او سلطان را زهر داده کشت مدت سلطنت دو ماه چند روز سلطان نظر شاه عرف اعظم بایون بعد مسموم گشتن سپهر خویش سکه و خطبه بنام خود کرده ایام حکومت سه سال و هشت ماه و بیست روز سلطان احمد شاه بن سلطان محمد تاتار خان بن سلطان نظر شاه که احمد آباد بنا کرده اوست سه و دو سال و شش ماه و هشت روز سلطان محمد شاه بن احمد شاه بیعت سال و چهارده سلطان قطب الدین احمد شاه بن سلطان محمد شاه هفت سال و شش ماه و سیزده روز سلطان داؤد شاه بن قطب الدین احمد شاه بیعت روز سلطان محمود شاه بن سلطان محمد شاه پنجاه و پنج سال و یازده روز سلطان مظفر شاه بن سلطان محمد شاه چهارده سال و نه ماه سلطان سکندر شاه بن سلطان مظفر دو ماه و شانزده روز سلطان محمود شاه بن سلطان مظفر شاه چهارده ماه سلطان ببادر شاه بن سلطان مظفر شاه از نصیر الدین محمد بایون پادشاه شکست یافته در جزیره دریای شور پیش فرنگیان رفته بود فرنگیان ستمی فرستند که او را دستگیر کنند از آنجا که تخته در غراب نشسته می خواست که بجهاز در آید تعداد دریا شورا افتاده غریق بجز فگار دید مدت سلطنت یازده سال و یازده روز سلطان میران محمد شاه خواهرزاده سلطان ببادر شاه که از جانب سلطان حاکم آسیر و بریا نپور بود چون از اولاد سلطان ببادر شاه سبکس گماند از غالب آمده بر سنده حکومت یکماه و یازده روز است سلطان محمود شاه بن لطیف خان بن مظفر شاه بیست و یک سال و چند روز سلطان احمد شاه عرف رضی الملک از اولاد سلطان احمد شاه بانی احمد آباد با اتفاق امر ابر سنده حکومت نشسته سکه و خطبه بنام خود کرده مدت حکومت سه سال و چند ماه و اوقوسی هشت سال سلطان مظفر شاه بن سلطان محمود شاه بن لطیف خان بن مظفر شاه چون از اولاد سلطان محمد بن مذکور که قابلیت سلطنت داشته باشد احدی نماند اعتماد خان خواهر برادر که در علیه سلطنت بود همچو نام طفل خرد را در مجلس آورده قسم یاد کرد که این سپهر سلطان محمود شاه است ما در او جاری بود چون فاعل کردید برای استقاظ حمل حواله من کردند حمل او را از پنجاه زیاده بود لهذا استقاظ آن نشد و این طفل را سید من این اینها می پرسش میگردد بحال که سوا سے این طفل در این نیست متابعت ناکزیر است چکس قبول کرده او را سلطنت بر داشته سلطان مظفر خطاب دادند عاقبت الامر بدست کسان خان اعظم کوکلتاش گرفتار آمده خود را فرود کشت چنانچه گذشت ایام حکومت شانزده سال و چند ماه از ابتدای سده هشتصد و بیست و یکم بهر ستم نهایت نهصد و هشتاد و سه ولایت گجرات یکصد و هشتاد و چهار سال از تصرف سلاطین علی سیران بود در عهد اکبر رحل مالک محروسه گردید و تصرف اولیای دولت بابر سکه در آمد.

در بیان روانه شدن خان اعظم بک معظم

خان اعظم کوکلتاش با وجود تقدیر و خدایات لائقه و شمول عنایات پادشاهی بیوجیب از آنکه آزرده خاطر می بود و با شیخ ابوالفضل حضور بسیار داشت اگر امری عنایت خواستش او در حضور می نشست و از در انداز سبک شیخ تقدر نموده بسیار آشفته گشته کرد تا آنکه درین ایام بیوجیب آزرده خاطر گشته بزم طراوت بیت الله از گجرات روانه شد و با جام و پهار که عمده زینداران آن ولایت بودند حاضر ساخت که داعیه آنست که از راه سنده بر گاه آسمان جاه نشایم چون اسبونات رسید دیوان و بخشی سبک کار را از آنرا که در آن صوبه بود و در محو ساخت و بر لب آب دریا شور رسیده با فرزندان و اهلیه و نقد و جنس خود و بر جوار نشست این خبر بجز من رسیده باعث آزرده خاطر خان اعظم گردید و فرنان عطفیت بنیان صادر گشت خان اعظم از یک شوق طواف و در آنوقت شدت انحراف داشت نصیحت پذیر گشته در نهایت الله گردید و در راه راک این سوادت سال و دوم معاودت نموده گجرات رسید و بیوجیب حکم باستان سلطنت رسیده

شرف ملازمت اندوخت اکبر از کمال عنایت و نوازش که بر او داشت و راغوش گرفت و در اندک مدت منصب عالی و کالت سرفراز فرمود و مهر خود را که در در آخر با منصب سرتیپ سرفراز گشت در آن وقت منصب امر از یادہ از پنجہزاری ضابطہ بود اول شخصیکہ منصب سرتیپ سرفراز یافت خان محکم بود اینہدہ عنایات بحال بزان صفت مضروب بود کہ حیجہ آنکہ والدہ او دائرہ مضروب شدہ بود و پاس خاطر آن محیفہ اکبر بسیار گروہ خان اعظم نیز زدانش سرفرازگی و شجاعت مردانگی بہرہ وافر داشت بلیت بدانش بزرگ و بہت بلند و بیاز و دلیر و بدل ہوشمند

ذکر در بیان تخریب قلعہ چیتور

و ندانیکہ میرزایان در مالوا شورش داشتند و اکبر بدفع فتنہ آنها متوجہ بود و در منزل دہولپور تالیع اکبر آباد بر زبان او گذشت کہ غیر از رانا تلمسے زمینداران سندوستان بلازمت رسیدہ اند بخاطر میرسد کہ نخستین استیصال رانا نمودہ بعد از ان بطرف مالوا نہضت فرمایم سکت سنگہ پرتانا در ان زمان بجنور بود بخاطر آورد کہ نہضت رایات پادشاہی اگر بالطرف شود پدین این اجوش بسے من خواهد داشت باین واسطہ از لشکر فیروزے گرفت چون فرار نمودن او بعرض رسید تا دیب و تخریب رانا بطریق اولی لازم آمدہ از دہولپور بسیت ملک رانا متوجہ شد در واسطہ قلعہ چیتور رسیدہ آنحصار را کہ در حصانت و متانت شہرہ آفاق ہست محاصرو کرد چند ماہ علی التواتر جنگ توپ و تفنگ در میان ماند روزے اکبر برای دیدن مورچہا سوار شد بعرض رسیدہ کہ ازین روزن قلعہ چند مرتبہ شخصے بندوق سردادہ و ہر بار آسبے باہل مورچل رسیدہ پادشاہ بندوق خاصہ بدست خود گرفتہ بسوسے آن روزن سردادہ و بر زبان او گذشت کہ چنانچہ در شکار سہرگاہ بندوق لشکار میرسد دست من احساس کند کہ بر نشانی رسیدہ الحال چہمین احساس شدہ میدانم کہ تیر بندوق بد نشان رسیدہ بعد چندے خبر رسید کہ برادر زودہ رانا جیل از ان بندوق کشتہ شد و گولی تفنگ بر نشانی رسیدہ قطعہ در معرکہ این تفنگ فریادرس است و خصم افگن گرم خوسے و آتش نفس ہست و موقوف اشارہ است در کشتن خصم و سوشش نگہی ز گوشہ چشم من است و چون محاصرہ باسند او کشید و کار سے از پیش نہ رفت بموجب حکم والا و نقب بہرین قلعہ رسانیدند ہر دور از باروت پر کردہ سیکے را آتش دادند و دیگر سے موقوف بر حکم بود چون سردا سے ہر دو نقب پایا قلعہ با ہم ہوا داشت قضا را در ہر دو نقب آتش در گرفت و لشکر پادشاہ سے کہ طرف نقب دوم نزدیک قلعہ غافل بود بسیار گران از انہا ضلک شدند انا با قبائل پادشاہی قلعہ مفتوح گردید بعد بنگ بسیار دتر و دشوار رانا سچے مل مع پٹاکہ از امر اسے بزرگ او بود کشتہ شد اکبر بعد فتح و نصب قلعہ دار بفرسخ و فیروز سے از انجا معاودت نمودہ بخطہ دلگشا سے اجمیر نزول اجلال فرمود از ابتدا سے نصف شہر نور ماہ لغایت او اسطہ استفادہ را ماہ الہی کہ ہنگی شش ماہ بودہ باشد این مهم انصرام یافت

ذکر در بیان معاف کردن جزیرہ و طریقہ صلاح کل و زیدین در مملکت ہندوستان و اختراع دین الہی

شیخ عبداللہ بن شیخ شمس الدین سلطان پور در عہد شیر شاہ لہندہ الاسلام در زمان ہمایون شیخ الاسلام و در وقت اکبر مجدد مملکت لغت و نہایت جاہ طلب متعصب دنیا دوست بود چنانچہ شیخ عبدالقادر بد او سنے با وجود اتحاد مذہب و مناسبت تمام در عمل و طبیعت در کتاب خود سے نگار و کہ چون مجدد مملکت معاتب پادشاہ گشتہ نہ گذشت خزانہ و دوا میں بسیار از او پدید آمد از کلمہ خدین صندوق شست طلا بود کہ از گورستان فانیہ او کہ بہا نہ اسوات خود دفن کردہ بود بر آوردند و این ہمہ با جمیع اموال و کتب اندوختہ او داخل خزانہ عامرہ پادشاہ گشت و شیخ عبدالبنی صدر کذلک مرد سے متعصب جاہ طلب از اولاد ابو حنیفہ کو سنے در اوائل عہد اکبر اقتدارش بجا فی رسیدہ بود کہ یک دو بار پادشاہ خود کفش اورا پیش او گذاخت و فاغٹہ خود ملا پرست و در ظاہر اسلام نہایت صلب کمال تعصبے باشند و ہمایون مرتبہ ثانی بجز تسلط بر بلاد ہند از بام افتادہ و مرد و اکبر نہایت جوان

و در فعلی سلطنت یافتہ انفصال دعا و سے عظیمہ بلکہ اکثر امور سلطانی برای و رویہ زمین ہر دو کس اشیاہ و اتباع اینہا سپردہ خود ہمیشہ و
 طریقہ و لقب سے گذر آید اینا بنا بر حسب جاہ و نفس پرستی و شدت تعصب ہر کرا اندک مورد التفات پادشاہ و از مسلک و مشرب
 خود بیگانہ میدیدند ہر جلیہ و بہانہ کہ میخواستند بنام حرمت و حمایت شرع و اسلام بقتل او کمر بستہ نمی گذاشتند کہ سر سے برافراز نمودن
 با کسائی نہ بظاہر ہم پیشہ آنها بودہ در باطن نسبتی تا نماندہ داشتہ اند نہایت عناد مستور و زیدند چنانچہ شیخ ابو الفضل و پدرش شیخ مبارک
 و شیخ فیضی نیز بپام اینہا افتادہ بتاسیساتی از ان بلا سے ناگمان ہزار و شوار سے و جگر خوار سے نجات یافتہ با وج عزت و اختصاص
 رسیدند و در ضمن احوال شیخ ابو الفضل این ماجرا پیرایہ افضل خواہد یافت و کار بجاسے رسیدہ بود کہ خلق زیادہ از حد حصر را بہستیار
 سے آن بے و بیان خون نایق ریختہ شد و اسچہ از مجموع حکایات و تقریرات نقلہ اخبار آن عصر مستفاد میشود ہر دو مقتدا مٹی کور
 نہایت متعصب و اظهار تعصب آنها در طوا بر دیندار سے فقط برای جب جاہ و نفس و ہوا پرستی بودہ بوسے آزایمان بمشام جان
 اینہا و اتباعش مثل عبدالقادر بد او سے و غیر ذلک نہ رسیدہ بود و از شدت تعصب خود را فی فتوا ہا سے عجیبہ میدادند چنانچہ
 شیخ عبدالقادر بد او سے نے نو لید کہ محمد و م الملک فتو سے داد کہ دین ایام ہیج رفتن فرض نیست چون پرسیدند گفت راہ مکہ
 منحصر و عراق ہست یا دریا در راہ عراق ما سزا از قرلبا شان باید نشید و در راہ دریا عمد و قول از فرستہ گرفتہ زبوسے باید کشید و در ان عمد
 صورت حضرت مریم و حضرت عیسیٰ مصور کردہ اند حکمت پرستی دارد پس ہر دو صورت سفر ممنوعت ارباب ذہن و ذکا ازین مقولہ
 مرتبہ اجہا و آن مدعے قعاہت و دیندار سے تو اند فہمید و بد او سے در احوال خود سے نو لید کہ ہر چند شیخ مبارک را بحسب
 استاد سے برین حق عظیم ہست لیکن چون او و پیشش غلو در سخن از مذہب حنفی داشتند مرا آن جہت سابق نماند و نیز برای ہمتشہاد
 دستحکام قول خود از محمد و م الملک نقل میکند کہ او ہر گاہ شیخ ابو الفضل را در اوائل عمد کہ رسیدید میگفت کہ چہ ظلمہا کہ ازین مرد در دین
 بر نیخیزد و ہمیشہ جز این نبود کہ شیخ ابو الفضل پدرش شیخ مبارک بنا بر عقل تدین مثل اینہا موع و قتل بندگان خدا بلکہ محو قتل مردم
 گمان تشیع با ہر دو سے عقل و مسائل مختلف فیہا نبودند و بطریق آن ہر دو مرئی دنیا پرست مرتبہ تعصب عوام سجد سے رسیدہ بود کہ در سجاد
 سال سے ہ سوم اکبر فولاد برلاس نام منصیاد مستعصب ملا احمد ~~مفسر~~ را کہ تشیع مذہب بود و بعد اذت کیش تشیع از ور سجدہ بشی بہانہ
 ملا را از خانہ اش بر آوردہ بزخم خنجر مجروح ساخت و اکبر کہ در ان ایام دین الہی اختراع نمودہ از قید عصبیت بر آمدہ بود برلاس مذکور
 را بپاسے نیل بستہ در شہر لاہور گرد آید تا بلاک شد و ملا سے مقتول بعد از قاتل سہ روز گذشت و بعد از دفن ملا احمد شیخ فیضی
 و شیخ ابو الفضل بر قبرش متحفظان برگماشتند با وجود اینکہ اہتمام مردم لاہور بعد نصرت اردو پادشاہ بکشمیر جبہ ملا را بر آوردہ
 با تش تعصب و عناد سوختند و برای خود ذخیرہ اند و فتنا القصہ چون موتمن الدولہ شیخ ابو الفضل نہایت مرتبہ تعرب اکبر پادشاہ
 مخصوص گشت و علائہ زمان حکیم فتح اللہ شر از سے و دیگر امرا و علما سے عراق و شیراز ببار اکبر فرام آمدند شیخ ابو الفضل با علامہ
 مرقوم و دیگر دانشوران ہراسے و ہزبان گشتہ در تدارک ستمگار سے و خونریزی سے متعصبان معاند مذکور کہ بہت محکم بست
 چون بچارہ گر سے نشست دید کہ پادشاہ خود پرست و عالی جاہست از مذہب خود برگشتہ و بنا کردی نخواہد کرد و با این مذہب
 کہ دار و بنا نیک از مدتنا استحکام یافتہ فاسے بیاد فنا خواہد رفت ناچار اکبر راستی و ذوق مرتبہ کہ داشتہ و انمودہ دلالت بخود سے
 و احداث مذہب جدید سے بدین الہی نمودہ از قید تعصب بر کرد و بمعنی ظل اللہی کہ صلح کل نتیجہ آنست آگہی دادہ بندگان خدا را
 از جنگا اسفا کے بل باکان مذکور و اتباع آنها نجات درستگار سے بخشید و بنا سے آن بدین نہط گذاشتند کہ پادشاہ را اول
 آہستہ آہستہ بر خیت نیت آنها جمع مال و طلب جاسے کہ در دل داشتند آگہی دادہ چنین و انمودند کہ پادشاہ ازین بر خود بستگان

نام ریاست اسلام بہمہ وجوہ لائق ترمستی این مرتبہ و مقام است چون این سخن دلنہاد پادشاہ شد در شروع سال بست و چہارم جلوس
روزے در حضور پادشاہ باقتضات و علما گفتگو سے مسئلہ کہ مختلف فیہ مجتہدین کے باشند در میان آوردہ سخن بدینجا رسیدند کہ سلطان
راہم مجتہد سے میتوان گفت یا نہ و شیخ مبارک پور و متن الدولہ ابو الفضل کہ اعلم علما سے زمان خود بود حسب الامر تذکرہ درین خصوص
تکلیف شدہ و بہر خود مختوم گردانیدہ لعلی سے عصر کہ در اردو حاضر بودہ اند سپردہ فتوی خواست علما سے پادشاہ از فوجی سے سوال دریا
عبدالخال و امعان نظر در سخا آیت کریمہ علیہ السلام و الطیور الامتد الطیور الرسول اوسے الامر تنکم و دیگر احادیث و اقوال کہ درین باب درود یا ضہی حکم
گردند کہ مرتبہ سلطان عادل عند امتد زیادہ از مجتہد است چہ نص اوسے الامر مؤیدہ وجوب اطاعت سلاطین است علی راہم نہ معاضد مجتہدین
و حضرت پادشاہ عادل و افضل اسلام باللہ است اگر در مسائل دین کہ مختلف فیہ علما است یکطرف را از جانبین اختلاف جہت تسبیل معاش
ست آدم و صلاح حال اہل علم اختیار نمودہ با بجانب حکم فرماید اطاعتش بر کافہ نام لازم و ایضا اگر با جہت خود حکم از احکام کہ مخالف
نفس نباشد بنا بر مصلحت عام قرار دہد مخالفت از ان حکم موجب سخط الہی و عذاب آخرت سے و خسران دینی و دنیاویست و ہمہ با بران تذکرہ
مہ پاسے خود زند بعد از ان مخدوم الملک و عبد البنی صدر را احضار نمودہ مامور بہرود و سخط گردانیدند آنہا نیز طوعاً و کرہاً مہرود و سخط
خود نمودند و کان ذلک فی شہر جب سنہ سبع و ثمانین و تسعمائے من الہجرۃ المقدسہ چون محض درست شد و حکام حاضر خواہ پادشاہ کہ نظام
بصلاح خیر طلبان خلق افتد بود شیافشیا ابرا یافت مخدوم الملک و شیخ عبد البنی مامور بگزاردن حج گشتہ اخراج یافتند و علما سے
تقصیب پیشہ دیگر نیز بتعین قضا سے ولایات و در دست از حضور موجود گشتہ از دار السلطنہ دور افتادند و خیر طلبان خلق خدا صلاح
حال عالم و ایقا سے جان و مال و عرض و ناموس انہامی آدم در فساد عقیدہ سلطان زمان دانستہ اکبر را وضع و محدث دین الہی
گردانیدند و دین الہی عبارت است از صلح کل و جامی دادن جمیع عباد و کثرت حمایت خود باقتضای معنی ظل الہی و مجلس آن کہ
با احد سے تقصیب نباشد و ہر کسے در سایہ رافت او بر آساید بدین تدبیر جہانیان از دست اید او ضرر را اثر خلق آسودند و قانع ہلہا
راہ زندگے چہ خود زند و مخدوم الملک کہ بکہ معظّم رسید شیخ ابن حجر کے صاحب صواعق محرقة در ان زمان زندہ و مقیم مکہ بود باعتبار نسبت
تقصیب اقبال مخدوم الملک نمودہ احترام او بسیار نمود و درون شہر آوردہ در کعبہ را در غیر موسم برای او کشتہ و تازیارت نمودہ آن جہت
گندم ناکہ در صورت دنیار سے طالب دنیا بود چون از پادشاہ و امر سے موافق نہایت کبیدہ بود در مجالس محافل نسبت بہ پادشاہ
و امر اسخنان ناخوش مثل ارتداد از دین و رغبت بکفر کہ اکثر افترا بود ذکر سے نمود و این سخنان او بگوش پادشاہ رسیدہ باعث کمال
انزجار خاطرش سے شد و شیخ عبد البنی صدر ہم کذلک بعد اندک مدت کہ خبر بلغ محمد حکیم میرزا بزا در اکبر شنیدند و خبر سخر شدن لاہور
بدست میرزای مذکور نیز رسید بطبع ریاست و جب باہیکہ داشتند سے تاب گردیدہ ہر دو معاودت بہند نمودہ با حمد آباد گجرات رسیدند
در این اثنا بعضے بیگمات محل اکبر پادشاہ کج رفتہ بود نیز از دراک سعادت طوائف نمودہ برگشتند و بلدہ مذکورہ رسیدند آن ہر دو
بعد و در رسید اکبر باقتدار دیدہ بر خود تر رسیدند ضرورت و ناچار سے رجوع بہ بیگمات مذکور نمودہ در اشتغال جہت خود توسل
با نہا جہتند و زینا سے مسطورہ بعد و در سفارش انہا گردند اکبر کہ نہایت از انہا آزرده و انتقام الہی نیز بر انہا لازم افتادہ بود
ظاہر پاس زینا داشته مردم خود فرستاد کہ انہا را بخفی از ان نسوان سلسل کردہ بہارند مخدوم الملک از کمال خوف و بیم در راہ قافل
کرد و دست نشانش او را مخفی در جالندھر آوردہ دفن نمودند و مال بسیار از خانہ او برآمدہ بجزانہ پادشاہ رسید و عبد البنی را بعد و در
پاسے محاسبہ در آوردہ و حالہ شیخ ابو الفضل نمود و در قید ہر دو چون او را با شیخ عداوت دیرینہ بود شیخ ابو الفضل متہم شد کہ عمداً او را
گشتہ است و این مذہب الہی کہ آسایش غیر متناسب خلق خدا در ان بود تا عمدہا کجیر و راج داشت باز از عمدہا جہان تصنیف

شروع شده در عهد عالمگیر شدت پذیرفت از تقریر شیخ ابو الفضل در ذکر احوال خودش و محافقت قبر ملا احمد کبکاشتن مستحفظان از شیخ
 ابو الفاضل و برادرش که جعل آمده و در ذکر گذشته شدنش بدست نولاد پر لاس گذشت دلالت بر تشیع او و پیدایشش می نماید و العلم عند الله
 و احوال ملا احمد شخص عبدالقادر بدو سنی و تاریخ خود چنین نگاشته که او فاروسه نسب بود پدران او در ملک سند حنفی مذہب بودند
 او در عهد شاه طهماسب صفوسه بولایت عراق ایران افتاد و در تبریز شیخ اختیار نمود و درین مذہب غلو داشت چون شاه اسماعیل ثانی پسر
 شاه طهماسب دستش ایون سازش باروسه و تورانی سے خواست و برعکس پدرانک طرفدار سے تشیع ظاهر سے نمود و لنگ
 گردیده بکے رفت و از آنجا بدکن بعد از آن در سال سبت و ہفتم جلوس از دکن بند آمدہ ملازمت اکبر بادشاہ نمود و روز سے اورا دربار
 دیدم و بعض عراقیان تعریف من کر و نگفت کہ نور رفض در حسین اشیاں عیان سے نماید گفت چنانچہ نور تسنن در چہرہ شما و ملا می مذکور
 حسب الامر اکبر تہجرت تاریخ ہزار سالہ از ابتدا سے ہجرت تا زمان اکبر شہنشاہ و زیدہ تا زمان چنگیز خان جمع وقائع را در دو جلد با
 رسانید و در سال سے دوم تقریبی کہ مذکور شد گذشتہ گردید بقیہ احوال را کہ تھاں تا سال نہ صد و نو و ہفت نوشت و آن کتاب
 تاریخ الفی موسوم گشت و نیز بسبب اختیار نمودن ہین مذہب الہی و بلند سے ہمت مبلغی خطیر کہ بطور جزیرہ بحرین وصول سے آمد
 پادشاہ خواست کہ تحصیل در بندہ کو موقوف گرداند بزبان گذرانید کہ مقرر کردن جزیرہ بحبت آن بودہ کہ ہمارہ مبلغ معتدیہ و خزانہ
 موجود بودہ پشت سپاہ اسلام بان قوسے باشد ہر گاہ بیامن اقبال روز افزون ہزاران گنجنہ ملو از زرخ و سفید در سرکار و الا فرام
 باشد و راجہ و رایان ہندوستان سر خط اطاعت نہادہ باشد چہ مناسب است کہ زبردستان و سکینان ہند را از ارادہ زر سے
 اندوختہ آید گویا ملا شہر در زمانیکہ راجہ مالنگہ بختیرو لایت کو ہستان پنجاب و تادیب راجہ ہاسے آن دیار تعیین شدہ بود این قطعہ
 خاطر خواہ پادشاہ بسک نظم کشیدہ و باستماع مضمون ہین قطعہ دل پادشاہ بر رعایت ہنود مائل گردیدہ لفظ شہا فرمان
 فرستاد سے براجہ کہ سازد ہندوان کوہ رارام و چنان رونق گرفت از عدل تو دین کہ کہ ہند و میرند شمشیر اسلام و پادشاہ
 پیشین بقوت سے علمای تعصب آئین اندا و ضرر مخالفان مذہب صواب و منتج ہزاران اجر و ثواب سید ہستند و اخذ و جزو
 اموال و عیال و اطفال بیگانگان کہ فی الحقیقہ اطاعت نفس ہوا پرستی است از بکو تو کہ ہین جہالت کیشان از جملہ اعظم عبادت
 رب الارباب شہرند اکبر کہ عقل خدا داد و نور شعور در طریقہ معاش و معاد است بساط صلح کل گستر و طوائف انام و طبقات
 خلق را یکسان شمر و گفت کہ خالق ہمان آرا بخلقوقات مختلف ہشارب متنوع المذاہب و فیض گشودہ لطف عام او ہر اشیا
 پس بر پادشاہان و الا شکوہ کہ ظلال ایزد متعال اندیز واجب لازم است کہ مخالف و متنازع دینے منظور نہ ہستہ بند ہاسے خدا را
 بیک نظر بیند و پر تو رعایت خود را مانند نور آفتاب کہ بر نیک و بد سے تا بد بر یکسان یکسان اندازد بعد این دلاویز گفتا حکم فرمود کہ از
 تاریخ امروز چکیں از حکام مالک محروسہ اعلیت طلب جز یہ کہ ہشت سال تا ہین سلاطین پیشین بعضیہ در آمد فراحم زبردستان نشود و یا
 ہند و مسلم گبر و ترسا و دیگر اہل مذاہب در مقام صلح کل بودہ با احد سے در دین و آئین تعصب نکنند و واگذار تا بر شوش ہشیان
 خود ہر کس پرستار فرید کار باشد علمیت و حیرت کہ دشمنی کفر و دین چراست کہ از یک چراغ کعبہ بجا نہ روشن است و در ہین
 اوقات اوائل سال سبت و سوم جلوس دوازدم ربیع الاول مطابق ہتمار مجلس مولود حضرت ختمی پناہ صلی اللہ علیہ وآلہ تعالی
 نمود و با حصار سادات و علماء و مشائخ و امرا صلا سے عام دادہ طعام کشید در آن روز تمام اہل شہر از موافقان ہرہ یاب شدند
 چون بصرہ رسیدہ بود کہ جناب سید المرسلین و خلفا سے راشدین و اموک و عباس سے خطبہ سے خواندند و بعض سلاطین مثل امیر تیمور
 صاحبقران و الف بیک میرزا نیز خواندہ اند بخاطر اکبر آمد کہ در یکے از جمعات ہین سنت خود ہم عمل نماید بنا برین روز جمعہ در مسجد جامع

مختصر بر بعضی از زینہ با سکہ منبر برآمدہ قاصد خطبہ خواندن شد و بیکبار حضر واقع شدہ بلرزہ افناد و بجزاران تشویش این ایسات
 شیخ فیضی لفظ خداوند کے کمالا خسر سے داد و دل دانا و بازو سے قوسے داد و بعدل و داد و راہنمون کردہ بخرمدل
 از میان ما بردن کردہ بود و صفتش ز حد فہم برتر و تعالیٰ شانہ اندک اکبر و اداکرہ بہین ابیات اختصار نمود و از منبر فرود آمدہ نماز گنج
 او فرمود و ہمین صلح کل را مذہب الہی نام نہادہ مقرر کرد و کہ در ہر شب جمعہ و انشوران جمیع ادیان و فضائسے انھاسے ملل از شمشیر
 و یہود و نصاریسے و گبر و ہنود و اریستے و ملحد و دہرے و براہمہ و سیوڑہ و دیگر اہل مشارب و مذاہب و چہار ادیان کہ بہین قصہ تفسیر
 یافتہ بود فراہم آمدہ مذاکرہ و مناظرہ نمایند و پادشاہ منصفانہ بلا تعصب مقالات انہا شنیدہ عیار گنار ہر یکے بچک خرد بر سجد و در
 ہر جا کتبہ مناسبے بخاطر سد سخن بیان خاطر نشان منکران نمایند **بیت** جنگ ہفتاد و دو ملت ہمہ را عذر پذیر چون ندیدند
 حقیقت رہ افسانہ زدند و برای دریافت حقیقت آئین ہنود کتاب مہا بھارت را کہ متضمن ہر بیسے مقالات و اکثر اعتقادات
 و حالات و مواظبات این جماعت ہست و درین کشور از کتب تواریخ کتابے بزرگتر و معتبر تر از ان نیست حسب حکم اکبر پادشاہ غیاث الدین
 علی نقیب خان و سعے ملا محمد سلطان تھانیسے و شیخ عبدالقادر بد او سنے بفاریسے مترجم گشتہ ہرزم نامہ موصوم کردید و شیخ
 ابوالفضل دیباہ آشر اور کمال اتقان نگاشتمہ ہمچنین دیگر کتب ہندو سے نیز بموجب امر ترجمہ کردید و بار بار بر زبان اکبر مسکندشت
 کہ از وزین تمدن با تقلید چراغ خرد خاموش شدہ و ہمہ کس نے آنگہ غور و امتیاز و حقیقت نمایند ہر چہ از پروا و متاد و آشتا ہمہ ہم
 خویش و اقارب شنیدہ بان گردیدہ تعصبے و رزند و عداوت و کین با یکدیگر مذہب گشتہ بنظر تحقیق اقوال خائف خود نمی شنیدند
 و امتیاز حق و باطل در عقائد خود و دیگران سے نمایند بانکہ از ہمہ ہم تر ہمین **بیت** گفتگو سے کفر و دین آخر بیکجا سے کندہ خوا
 یک خواست باشد مختلف تعبیر باید و مقرر فرمود کہ در ہر سال دو مرتبہ یکے بچم رجب کہ روز ولادت اکبر بود و دیگر دو ماہ امر داد و خوا
 بعضی جو اہر و طلا و نقرہ دانوع اقمشہ و گوناگون اجناس نجیدہ اشیاسے موزون بہر ابقرا و اصحاب اختیلاج قسمت کنند نیز قرار
 یافت کہ از تاریخ ولادت خود چند روز بحساب عدد روز جان ماہ شمسے مرکب غذا سے گوشت حیوانی نشود و ہر سال بعد از ان قدر
 روز کہ موافق عدد سنین عمر او باشد گوشت تناول نکند و در ان ایام در ممالک محروسہ جانداران نیازارند و بدین تقریب گاؤں گشتہ
 نیز از ممالک محروسہ منع گردید و مکرر سیگفت کہ ترک گوشت بار بار بنماظر میرسد چہ گوشت از شاخ و رخت بر سنے آید و مانند نباتات از
 زمین بر سنے خیز و از بدن جاندارانست با وجود انواع اغذیہ و اقسام نعمتہا کہ از جانہ انعام الہی بہ آد سے عطا شدہ و برای اندک
 لذت کہ زیادہ از آنی بر زبان سے نماید قصد جانداران نمودن نہایت سخت جانی و شگ دلہست و صد و ر خود را کہ مخزن سہرا
 ایزدیت قبور حیوانات گردانیدن کمال نادانی و سنے عقل و نیز سے فرمود کہ شکار کار بیکاران و نمونہ جلا و سلب و بیدادست
 تا خدا ترسان ہلاک جانداران بچارہ راتنا شا قرار دادہ بکینا بان چند راناق از جان سے گذرانند و سنے دانند کہ این صور
 غریبہ عجیبہ از بدائع صنایع الہی و ساختہ دست قدرت اوست و سعی در انہدام آنا نمودن کمال نادانی و شقاوت **بیت**
 سیار از مور سے کہ دانہ کش ہست کہ جان دار و جان شیرین خوش ہست و نایار صد و ر امثال این امور بعضی از مسلمانان
 متعصب اکبر را بر گشتگی از دین منسوب ساختہ تا کیا نہ ملاستش می نمودند خصمنا ملا عبدالقدیر سلطان پور سے کہ در عہد اسلام
 افغان خطا شیخ الاسلامے داشت و در زمان اکبر مجید و م الملک مخاطب شدہ بود و شیخ عبدالبنی صدر کل زیادہ تر از دیگر
 سخنان ناصوابی گفتند و احوال انہا مذکور شدہ

ذکر و در بیان و ختر گشتن اکبر از راجہ ہندوستان

نبار امتحان و اظهار تسلط و اقتدار خود بعد چند مدت از جلوس و غلبه بر اعدا و سب و انتزاع قلعه چیتورا از دست رانا و استیصال او خواست که دختران راجها سے عمدہ این مالک بزرگ خود و اولاد بگیرد اول چون حسن خان میواسے عمدہ زمینداران جو اردو ملک بود دختر برادر او خواست او بمناسبت اسلام قبول نمودہ عقیقہ مسطورہ راجہ رسم اس سلطانے فرستاد بعد آن بر اجد پھار امل کچواھ کہ عمدہ ترین راجھاسے ہو و بود بہین حکم شد او بسبب مخالفت مذہب قبول کئے کرد آخرا لا مزاجا گشتہ تن در داد و صبہ خود را در عمدہ از دواج اکبر در آورد انجمن بزرگیک طالع برد مند بود و نظر با ستر او ایویند بود و جہاندار بر رسم آباسے خویش پیری چہرہ را کرد ہمتاسے خویش ++

ذکر ولادت شاہزادہ سلیم یعنی جہانگیر پادشاہ و رفتن اکبر در اجمیر بانہاسے نذر
 چون اکبر را از نو سے فرزند سعادت پو تند بسیار بود و صورت کئے گرفت ز نما حالہ سے شدند و اسقاط سے یافت اگر سے زانند چند روز ماندہ سے مرد با شمار دولت خوابان با امید وصول این مامل رجوع بخیمت شیخ سلیم کہ در ان زمان از نزد یکان در گاہ کبریا و ستیاب الدعا مشہور بود و نو داد و در قضیہ سیکر سے اقامت داشت حسب الاشعار شیخ در نزد یکے قصبہ مسطورہ عمارات با نہ احداث فرمود و بفتح پور موسوم کردہ در سلطنتہ قرار داد و بسیدہ دعا آن درویش عنایت الہی یا ور شد و در سال چہارم جمعباوس والا مطابق سنہ نصد و ہفتاد و ہفت ہجرت سے از بطن ہفت سہشت صبیہ راجہ پھار امل لیر فرزندہ اختر ولادت یافت ہجرت کی غنچہ از باغ دولت دیدہ کن انان کلی چشم کئے ندیدہ نام آن مولود ہما سب ہم درویشین داعی سلطان سلیم گذشت آخر بعد پد چون پادشاہ گشت ہما کبر پادشاہ موسوم شد چون اکبر را اعتقاد سے راجہ با جہانگیر حسین حستی بود و فرار آن بزرگو از متصل شہر اجمیر سے اکبر عمدہ کردہ بود کہ ہر گاہ ایزد تعالیٰ اورا فرزند سے عطا فرماید زیارت فرارش پیادہ با قطع مسافت نماید بعد ولادت شاہزادہ سلیم اکبر بانہاسے عمدہ از فچہو سیکر سے تا اجمیر کہ ہفت منزل و ہجرت سے دو از دہ کردہ است با پیادہ سے مسافت نمودہ مراسم زیارت تقدیم رسانید اصل آنکہ اکبر بادل تو سے فوت بدست ہم بسیار داشت جہانگیر او انچہ مرقوم و مشہور است اکثر سے خارج از حد شجاعت و نزدیک ہر تہہ محسوبست و از قانون خریدیران شیخ ابو الفضل اکبر نامہ سے نوید کردہ روز سے بقصد شکار روزی از ما سے پیادہ پا از متھار روانہ شدہ آخر روز با کبر آباد کہ مسجدہ کردہ فاصلہ دار و رسید و از نزد یکان غیر از وہ سے کس دیگر سے ہما سے نکر دو برسے نگار کہ در سو از فیل فوسے ماہر و بیباک بود کہ احد سے ذیل بانان کار از نمودہ انقدر مہارت نہ داشت ہنگامیکہ فیل مست عوبدہ کردہ و فیل بانرا کشتہ باعث آشوب شہر سے شد پادشاہ رو برسے فیل سے اندیشہ پای جرات بردن انش گذاشتہ سوار میشد و آزا بانیل مگر کہ عہد او بود ہنگ سے انداخت و بار پادشہین ہنگ فیلان ہازین فیل جہتہ بر فیل گیرنجوسے سیرفت کہ موجب جرات انظار گیان سے گردید ++

ذکر از دواج شاہزادہ سلیم با صبیہ موئہ راجہ و ولادت سلطان خرم یعنی شاہ جهان پادشاہ
 چون اکبر روابطہ اختساب با راجہ راجہ و اولاد و وجود مخالفت مذہب برین نسبتہا تھا خبر مستند بعد وصول شاہزادہ سلیم بحد بلوغ اگر چہ اول دختر راجہ عباونت ولد پھار امل کچواھ در جبالہ نکاح شاہزادہ بود و مرتبہ ثانیہ با دختر موئہ راجہ ولد راجہ مال د پو مر زبان جو دہ پو میرٹھہ کہ بوسعت ملک و کثرت لشکر مرآد اکثر راجھاسے عمدہ بود در عمدہ از دواج شاہزادہ مذکورہ را و زوانا درین کتھداسے راجہ براسے از دیاد آبرو سے خود مجلس عالی ترتیب دادہ التماس قدم پادشاہ نمود اکبر پاس حضرت او فرمود التماس از ابا بابت معرون گردانید و بمنزل اورفتہ سر افتخار اورا با دواج اعتبار رسانید و راجہ مراسم نیاز و پیشکش تقدیر سنہ

فهرست بیع همایان پادشاه درست نموده از لشکریان تاشکرو پیشه مهر را مطلق فاخته پو شایند و امر اعظام را با او رسم ضیافت
 و گزایندن تحالف خوشنودگر داند و فیلان کوه پیکر و اسپان صبا ز قنار و پرستاران و غلامان بسیار و انواع آتشه و انجمن
 و غروت و دانات البیت و جوهر گران بها بطریق جینز سر انجام داد بجهنم این پادشاه را مع در خشت داما در خص نمود قبل ازین
 سلطان سلیم را از دخت راجه مبلکوت و اس پسر کے سلطان خسرو نام هم سیده بود بعد از و از لطف صلیبه مونه راجه در سنه شش
 جلوس کبر و نیرا جبر کے سلطان خرم که بشا جهان نامو گشت ولادت یافت بزم عیش و عشرت و در عین نبساط و مسرت آراستہ
 شد دست بدل و عطا کشاده داد بود و سخا داده آمد **نظم** گلابگفت جان پروردین باغ که پوش صد گلستان با کند
 ازین شمشادین کارا و برخواست به زلفت اختر مبارکباد برخواست به ناطا و بخت با نارترا نه نو احمید در مغز زمانه

در بیان عجایب سواخ که در زمان کبر بوقوع آمد

در موضع کبر راوت نیکا نام مقدم بود شخصی که با او مد اوت در دشت قابو یافته زخمی بر پشت و زخمی دیگر بر با گوش اوز و وہبان
 از جہا راوت مذکور قالب سخی کرد بعد چند گاه رام پس خویش او را پسرے بوجود آمد که بر پشت و با گوش دونان همان
 بود شہرت شد که راوت نیکا که از جہا مرده بود از بطریق تناخ درین عالم بود آمد و آن پسر نیز بعد رسیدن بحد شہور میگفت
 که من راوت نیکا ایم و نش نماست صحیح سید ا چون این سائخه غریب بعضی اگر سید ا و را حضور خود طلبیده بر احوال او و توف
 یافت و گویند تصایق اظهار او نمود و دیگر تا بنیاسے را آوردند هر چه مردم بزبان میگفتند او دست زیر بغل خود نموده پست و بغل
 جواب میداد و همین طور شعر میخواندم و هم احتمالات می دادند لیکن او از کثرت و زینش کار با این مدرسانده بود دیگر شخصی را آورد
 که گوش داشت و نه سوراخ گوش و هر چه مردم میگفتند سب که و کاست سے شنیدند دیگر شخصی را آوردند که از یک زوجه خود
 بست و یک پسر داشت و همه زنده بودند و دیگر دران ایام کویکے ذو ذنب سوار شد از نخست آن در عراق و خراسان
 شہر عظیم رویداد و دیگر از سائخه غریب که روداده این است که نوبت از ملازمان سرکار والا برای مالش سرتابان نوحی کبر آمد
 متعین شده بود با ستمزدان محاربه در میان آمد دران فوج دو برادر از قوم کشته تر و بسیار کردند یک از ان برادران
 کار کرده شش او را و خانه او با کبریا آوردند و برادر دوم دران زرم بکار خود مستعد ماند چون برادر اول از او و
 هر دو با هم کمانی مشابہت داشتند که استیاز در آنها متعسر بل متعذر بود و بعد رسیدن نغش مذکور در خانه چون تحقیق شد که
 که کدام یک از ان برادر کشته شد ز نما سے برادر در دست و فتن گشته با هم در نماز می نمودند هر یک سے گفت که شوهرت
 جرات ہے او در سوختن مرا سے باید این مقدمه بگو تو ال شہر جوع شد و از و پادشاه رسید سب طلب حضور آمدند چون استفسار
 گفتند ان برادر کلان که نیم ساعت قبل از دیگر سے بوجود آمده بود که از شش نمود که البته شوهر من است و شاهد صدق مقال من آنکه
 یک سال تقض سے شو که سپرده ساله من فوت شده و این مرد غم فرزند بسیار بود سینہ این چاک سازند اگر بر جگر و باغ فرزند
 داشت باشد شوهر من هست بموجب حکم و الا براسے امتحان جراحان سینہ آن میت را شکافتند شکافے مانند زخم تیر جلز
 نفا پر گشت چون این معنی بعضی سید باعث تعجب گردید اگر ان زن را ستوده فرمود که حق بجانب اوست سوختن و نه سوختن را اختیار
 دارد آن زن مروانہ و اریا پیکر جهان شوهر خویش جرات سے نموده و رانش عشق او خاکستر گردید

در بیان شیخ ولایت پٹنه و بنگالہ

دران وقت سلیمان کلیاسے که از امر اسے بزرگ شیر شاه و اسلام شاه بود حکومت آن ولایت داشت و تا عهد کبر سلطنت

چون نعم خان فامانان بحکومت آن دیار معین گشت چند بار با سلیمان نوکور جنگ با او میان آمد و سلیمان ناچار گشته اقامت پادشاهی قبول کرد و با فامانان ملاقات نموده تازندگه و سران انقیاد برین یافت چون او غالب نمی گردید باینکه پسر گلانش بزند حکومت گشت بعد چند سال رحمت بستی بر بست پس از او دوسر دوسم سلیمان خاتم گشت و دوم استقلال زده سر از بندگه پادشاهی بر یافت نعم خان آماده جنگ شد و قلعه پنه را محاصره کرده با کبر عرض داشت نمود استعدای مقدم او نیز کرد پادشاه در عین برسات که از کثرت آب راه سد و بود ریاست نعمت بر افراشته در حوالی پنه نزول اجلال نمود و در خود تاب مقاومت ندیده بجز یک سلسله صلح ایچی فرستاد چون صلح با سلام عقبه سرفرازی یافت حکم شد که داود ازین شقوق یکی را اختیار کند اول داود تنها در زرنگاه آید و ازین طرف ما بر سه ایم با هم دیگر مبارزت نماید هر که فیروز شد شود ملک از او باشد و اگر دل بر این نه شد از رفقای خود یکی را که بفرید شجاعت معلوم باشد برگزیند تا ماسکه را از ساداران در برابر او بفرستیم از آن هر دو هر کس که ظفر یا بد فتح از جانب او اگر این را هم قبول نکند یکی از فیلان ناست خود را که پو فور جرات و عظمت جسته توانائی ممتاز بوده باشد در معرکه بفرستد مانیز فیلی را انتخاب کرده جنگ او فرستیم هر کدام غالب آید فیروزه باشد همان طرف باشد آنچه کسی را پذیرفتن نتوانست مقارن این حال حاجی پور که آن طرف آب گنگ محاذی پنه است بسی بهادران پادشاهی مفتوح دستخیز گردید و محاصره قلعه پنه نیز شد تا انجامید افغانان نقش ابدار بر آینه احوال خود دیده داود را که دست سرکشی و شرب بود طوعا و کرها کشتی انداخته بوقت شب روانه بنگاله شدند و شورشی و وحشی عظیم در قلعه پدید آمد بعضی افغانان از اضطراب دران تاریکی دریا را از کشتی ندانسته غرق بحر نمائند و فریعی که خود را در کشتی انداختند از فرط هجوم مردم کشتیها غرق گشتند و جمعی از کثرت اینوه تبلانش بر آمدن پادشاه گردیدند و زمره که راه بیرون بر آمدن نیافتند خود را از بروج دو یوار قلعه در خندق افکنده بگوشتی شدند سحرگاه کبر و قوت یافته قلعه را با دلیا دولت سپرده خود در تعاقب سوار اسپ از دریا سپین گشته تا سه گروه راه قطع کرد درین تک دو حسین خان پسر سلطان محمد که گرفتار گشته اقبل رسید و دیگر مخالفان نیز دران راه دستگیر گردیده بصبح عدم شتافتند و اکثری که گریخته جان سلامت بردند اسپانخانهت گریزان بر راه گریزه سپه و عقب رانده با تیغ تیزه گریزان شدند آن دلیران همه چه چو از شیر غرنده آهبر مرید چون افغانه نبرست یافتند سپاه پادشاه از دولت غنیمت بی نیاز شد از انجام نعم خان فامانان را با کنگران باستیمال داود افغان و تسخیر بنگاله مستعین فرموده در پنه معاودت نمود راجه تو در مل که درین مهم خدمات شایسته تقدیم رسانیده بود بنیایت علم و تقاره سرفراز گشته بر یافت نعم خان مقرر گردید پادشاه بعد تسنیم امور آن دیار مراجعت کرده از راه اجیر نیاریت مرزا خواجه حسین الدین تبرک عیسه بهار سلطنته فتحی ز نزل اجلال نمود و حکم کرد که از اجیر تانچپور در بر کرده حاجی پنجه و مناره بلند احداث کنند در اندک فرصتی ماه و مناره بر طبق حکم مرتب گردید القصد نعم خان در بنگاله رسید و با داود جنگ نمایان کرده زخمی گشت اکثر اجان شاری کردند اما داود مغلوب گشته بندگه درگاه والا قبول کرد و پیشکشها سے لائقه و فیلان نیکو منظر معوی پر خود بجنور اکبر ارسال داشت و راجه تو در مل از هم بنگاله خاطر جمع نموده بجنور رسید و منصب اشرف دیدانی سرفراز سے یافت بعد چند گاه چون نعم خان فامانان برگ خود در گذشت داود قابو یافته از عهد برگشت و سرشورش برداشت بازار جنور فامانان و راجه تو در مل بر سر او تسعین شدند شایا به بنگاله رسیده به صفات مهارت نمایان کرده مظهر و منصور گشتند داود دستگیر گشته اقبل رسید سر او را بنگاله قدمت فرستاده مورد عنایات شدند و از آن وقت فتنه بنگاله فرو نشست پوشیده ماند که در بنگاله آفا ز غنور اسلام از ملک محمد بختیار که از امر اسے بزرگ سلطان ایک بود که دیده از آن زمان آن ولایت در تصرف سلاطین دلی در آمد و در سنه هفتصد و چهل و هفت هجری قمری نعم خان را که از جانب سلطان محمد شاه فخر الدین جو نایب سلطان غیاث الدین تغلق شاه بود فخر الدین سلاحد او لقب بولیکه یافت گشته بر مسند

حکومت نشست و سلطان محمد الدین ملقب گشت مدت حکومت او دو و اندوه سال سلطان علاء الدین عرف ملک علی که پیشتر لشکر قراقرم بود
 با سلطان محمد الدین جنگ کرده غالب آمد و او را بقتل رسانیده لوای حکومت بر فراشت چهار سال و چند ماه سلطان شمس الدین عرف
 حاجی البیاس نوکر سلطان علاء الدین سردار لشکر گردید و بر سر لکنوتی رفته تا ستم سپاه را بحسن تمهید با خود مشفق نموده از راه برگشت و بر
 سر علاء الدین آمده بعد جنگ آقا س خود را کشته بر مسند حکومت بکنمن شد و در آن زمان سلطان فیروز شاه اوزنگ آراسه سلطنت
 بود و نوکر لشکر بیگانه استعین کرد اما کار س از پیش نرفت مدت حکومت سبت و یک سال سلطان سکندربن شمس الدین دو و اندوه سال
 غیاث الدین بن سلطان سکندر پانزده سال و چند ماه سلطان اسلاطین بن غیاث الدین یازده سال سلطان شمس الدین بن سلطان
 اسلاطین پنج سال راجه کانس از زمینداران آن ولایت بود چون شمس الدین رحلت نمود و وارثه از و تا نذر راجه مذکور بران بلاد حیرت
 یافته بر مسند حکومت نشست پنج سال و چند ماه حکومت راند سلطان جلال الدین بن راجه کانس بر کس سلطنت اسلام قبول نمود و خطبه
 و سکه بنام خود کرد و نوزده سال و چند ماه سلطان احمد شاه بن سلطان جلال الدین هفتده سال سلطان ناصر الدین بن سلطان احمد
 هفت روز سلطان ناصر شاه از احفاد سلطان شمس الدین دو سال سلطان باریک شاه عرف ناصر فلام و قبا یافته سلطان ناصر
 مسند نشین حکومت گشت دیگران اتفاق کرده او را کشته مدت حکومت نوزده سال یوسف شاه برادر زاده باریک شاه هشت سال
 سلطان سکندر بعد چند روز امر اتفاق کرده او را مغزول کردند فتح شاه نه سال و چند ماه نازک شاه خواجه سر فتح شاه را کشته بر مسند
 حکومت نشست هر جا خواجه سر بود طلب داشته پیش آورد و و ماه و پانزده روز فیروز شاه سه سال و چند ماه محمود شاه بن فیروز شاه
 یک سال و چند روز مغز شاه پیشه خواجه سر محمود شاه را کشته بر مسند حکومت نشست یک سال پنج ماه سلطان علاء الدین که از نوکران مغز شاه
 بود بقبا بیکر یافت آقا س خود را کشته حکومت رسید سبت سال نصیب شاه بن سلطان علاء الدین بعد بر مسند حکومت قرار یافت چارده
 سال بیگانه میکه ظمیر الدین محمد باریک پادشاه فتح سبندوستان نمود سلطان محمود برادر سلطان ابراهیم لودسک بن نصیب شاه پناه برد و بعد سب
 شیر شاه غالب آمد و بنگاله را از تصرف نصیب شاه بر آورد جهانگیر قلی خان از امر اسه کبار هما یون پادشاه بود پادشاه آن ولایت را از شیر
 بر آورده با و داد شیر شاه بعد فتح هما یون جهانگیر قلی خان را به پمان نزد خود طلبیده بگونیستی فرستاد و محمد خان مخاطب بسباد رخان که از
 امرای شیر شاه و اسلام شاه بود و حکومت بنگاله یافت نوکر س با و داد گر س س و ش در اشته چون در آویزه کمر نیر خان و گذشت پورا و
 خضر خان حکومت یافته به بجا در شاه ملقب شد و جنگ او و مرنیر خان نقد زند مسگه اسپر و بعد خضر خان تاج خان حکمرانی کرد پس برادر خرد
 او سلیمان کلیان که از امرای مشهور اسلام شاه بود حکومت با استقلال یافت اگر چه سکه خطبه بنام خود نکرده اما خود را حضرت اعلیٰ خطا
 کرده بود باینریدین سلیمان بعد پیر قائم مقام گردید سبندو ده روز او و پسر دوم سلیمان دو سال در سبندو شتهتا و دوسه سبندو سبندو خان جهان
 و راجه تو در مل را و در القبل رسانیدند و بنگاله داخل مالک محروسه اکبر س گردید از ابتدا اسه سبندو هفتصد و چهل و هفت سبندو سبندو
 سبندو نکرده که دو صد و سبندو هفت سال بوده باشد ولایت بنگاله از تصرف سلاطین و پلی بیرون ماند القصد راجه تو در مل بعد
 اطمینان از مهمات بنگاله بحضور رسید و بعد از آمدن راجه در اندک مدت خان جهان بر حمت حق رفت مظفر خان دیوان اعلیٰ از حضور
 بصوبه دار س بنگاله متعین گشت این مظفر خان که خواجه مظفر مشهور بود در ابتدا سه حال نوکر سیرام خان بود بعد تفرقه سیرام خان
 کرد و سبندو بر گنه پسر و تاج پنجاب گردید چون حقیقت قابلیت و کار دانه بر اکبر انکشاف یافت بحضور و طلب داشته دیوان بیوت
 فرمود و بمقتضای کار دانی در سریع اوقات بیانه دیوانی اعلیٰ سرفراز س یافت و دست باین درجه رفیع ممتاز بود درین اوان بیوت
 بنگاله مامور گشت و در آن ولایت رسیده نظیر دستق امور آنجا پرداخت بعد چند گاه معصوم خان کاسبی جاگیر دار بار و در مقدمه در اوان

که در آن نزدیکی مقر شده بود از فرمان عدول نموده شورش بر پا کرد با دیوان و بختی سربازان والا گفت و نموده سوار شد و خانه هر دو
قتل کرده بغارت در آورد و سر بلیغ برافراشت همچنین در جنگار بسبب بازیافت زواید جاگیر ریزه منصب داران با بعضی اقتضای
یکدل و یک زبان گشته با مظفر خان صوبه دار آنجا بلیغ و محامیت برخواستند و با معصوم خان کاسبله همه هستان گشته جمعیت فراهم
آوردند و سینه امر او بگرم از مظفر خان آزرده گشته بمخالفان تعلق گشتند و میرزا شرف الدین حسین نیزه اکر که با پادشاه مخالفت
داشت و قصد که معطر روانه شده بود نیز خبر شورش جنگار شنیده از راه برگشته آمد و بمخالفان ملحق گشت باغیان قلع را محاصره نموده
محصوران را عاجز ساختند و بمظفر خان پیغام دادند که آمده ملاقات نماید والا روانه که معطر شود مظفر خان شوق ثانی قبول کرد چون دیدند
که ترسیده است پیغام دادند که سوم حصه از اموال خود بر آورده بگیرد و تهمه بر یادگار مظفر خان ثانی هشت هزار شرفی نزد معصوم خان هستان
تا از عرض و ناموس او دست باز دارد مخالفان ازین معنی دلیر تر شده در محاصره تنگ گرفتند و قلع مانده مفتوح شد مظفر خان را دست
آورده قتل رسانیدند و اموال او را هر یک از مخالفان بدست آورده متصرف شدند و بر تمام آن ملک استیلا یافته هر کدام خطا سبلی
و منصبی برای خود مقرر کرده و همچنین اگر استه خواستند که خطبه بنام محمد حکیم میرزا برادر عم زاد اکبر که در کابل بود بخوانند در آن وقت
نایمان بادی شدت در زید و باران سخت بارید پس اسیاط انبساط آنجا در آورد و دید و همچنین تفرقه و پراگندگی گراید و آنچه مخالفان از پیش
بودند بنقد ظهور رسید همچنین در بهار بیاد ناستی سپر سعید بدخشی علم بلیغ برافراشته سک و خطبه بنام خود کرد چون این مقدمات بعرض اکبر
رسید راه تودرمل را که بعد مظفر خان دیوان اعلی مقرر شده بود یا امر دیگر متعین فرمود در راجه بخلج استعجال رسید و با دفع شورش پرداخت
و اسلح دو توپو ایمان در عالی هو نگه جدا گلین اجاهاش نموده منزل گردانید و حقیقت حال معروض داشت خان عظیم کوکلتاش باشکر
گرا ان خصیت گشت و عقب او شهباز خان نیز تین گردید از او زده آمدن خان عظیم و شهباز خان و جمعیت مخالفان آن تفرقه افتاد دست
از محاصره جدا گلین که راه تودرمل ساخته بود در پیشته معصوم خان بد دیگر باغیان بطرف بهار رفت افواج قاهره در بهار رسید و با استیصال
باغیان اگر جهت برایت و بهارین آشنا معصوم خان قریب دس و ثابت خان عرف بهادر که بطرف جوپور روانه شده و زبده بود در
آنها شهباز خان شکست خورده رو بفرار نهاد اما همانوقت در جویم شهرت یافت که معصوم خان قریب دس و دیگر که گشته شکر یا نشانی این
شهرت برانگنده شدند شهباز خان ازین خبر خود را جمع ساخته و جمعیت فراهم آورده در نزدیکی او ده رسید و باز با معصوم خان قریب دس
جنگ کرده غالب آمد و بعد چنان شکست چنین مظفر یافته رفع شورش نمود و معصوم خان شکست یافته با حدس بدر رفت و بعد چند س
بوجوب التماس جبراکم معصوم خان بسفارش شانسزاده معان گشته جاگیر لائق یافت راه تودرمل بعد از جمعی از مهمات آن دیار بحضور
رسیده معروض الطاف فرمود آن گردید و بعد چندگاه خان عظیم نیز از جنگار در حصه آمد شهباز خان تنها با استیصال معصوم خان کاسبله و
دیگر مخالفان مقرر ماند چون بعرض والا رسید که مخالفان بد سرشت بدفعات با شهباز خان جنگ کرده غالب آمدند و از آن نواح فریغ
شور میشنیده شود بلکه روز بروز در افزوسه است لهذا بقصد استیصال آن جماعه بمال اکبر خود متوجه دیار شرقیه شد دشکار گمان و
نخچه افکنان قطع منازل سیه فرمود در همین سفر راجه بیریل حسین عالی ترتیب داده دعوت پادشاه نمود اکبر در آن مجلس شریفین برده پای
قدرا و افزود و نیز در منزل راجه تودرمل وزیر شریف از زانی فرموده فسراری بخش او شد بعد رسیدن در یگانیکه در یامی انگا و جیبا
با هم اتصال یافته پیشتر یک جاسه رود و با عطا و اهل هند از اکر شریف است بجاسه اتصال برود دریا قلع محکم اساس نهاد و شهر
تبارک احداث فرموده الیاس نام گذاشت و بند سستحکم در طول یک گروه و عرض چهل گز و ارتفاع چهارده متر گشت و این
نهارت در سال بست دهمتم بلوس اکبر با نام رسید درین مکان بعرض مایون رسید که شهباز خان به تقویت منفعت موکب مایون

با مخالفان جنگ مردانه نموده مظهر منصور شد و معصوم خان کاسیل و بهادر نو و دیگر مفسدان جمیع العاقبت به نیرحمیت خوردند و از ملک
پادشاهی بد رفته خود را در کنج خون کشیدند تا بران معاودت فرموده بقصد دفع فتنه محمد حکیم میرزا بسخت پنجاب روانه شدند

در بیان بی بی محمد حکیم میرزا بابر اور عم زو اکبر پادشاه

او در کابل بی بی و زید و بابر از آب سنگ گشته باعث آزار و اضرار اهل پنجاب گردید و از صدمات عساکر منصوره منعم گشته بازو
بکابل آمد و نوشته بلاهور رسیده است و دور و دور قلع را محاصره نمود و راجه بگوت داس صوبه دار لاهور پاشی همت افشوده قلعه را
محکم داشت و کنوران سنگ گلف راجه تکر که فوجدار سیالکوٹ بود احشام کوسه فرام آورده با جمعیت فراوان ناگهان رسید و با میرزا
جنگ نموده غالب آمد میرزا بیدست و پاگشته از دور قلعه برخاسته بنیل مقصود راهی گشت و براه جلالپور حمله حافظ آباد از دریا
چناب گذشته در حیره رسید و آن شهر را غارت و ویران ساخت از راه کھیب دریا سنجور نموده بکابل رفت و کنوران سنگ گلف تا دریا
سند تعاقب نموده برگشت چون این جرأت و جسارت کنوران سنگ بعرض والار رسید مورد الطاف بیکران گردید و یکبارگی ب منصب
پنجزاره سرفراز گشت در نیولامیرزا از استماع خبر شورش امرای بنگاله که سکه و خطبه بنام اوست خواستند بکنند لایر گشته و لشکر
آراسته از کابل به پنجاب رسیده باعث فتنه و فساد گردید و امانت آن دیار را آزار و انیادار سائید اکبر از اباس کوچ کرده تصمیم این
اراده نمود که این مرتبه در کابل رسیده بمیرزا چنان تادیب نماید که آتش فتنه او با مرفه منطقی گردد و فوج بر سر منقلاحت نمود و میرزا
از طنطنه موکب پادشاهی اقامت خود در پنجاب متعذر دیده و آنه کابل گردید و از اراج قاهره که از عقب میرزا شافته بود با شادمان خان
که از امرای میرزا بود و خیک نمود و شادمان خان شکست یافته گریخت و مال و منال کشد یا نش اکثر بدست بهادران لشکر فیروزه اثر
در آمد و نوشته با سکه چند بخط منشی میرزا از بر تل با سکه شادمان خان نیز بدست سردار فوج منصور افتاده بود آن نوشته است در کهنه
بمخبر و الا ارسال داشت از آن جمله نوشته بنام خواجہ شاہ منصور وزیر بود که در جواب او نگارش یافته اکبر از روستای فرخ و ملک بنگاله
بر زبان نیار و دو بخاطرش رسید که در چنین وقت مخالفان بحیثی بهم اساس اعتماد دولت خویشان انجمن نوشته است می فرستند
بار دیگر بعرض رسید که گمان شاه منصور که در پرگنه فیروز پور جاگیر اوست باشند اراده دارند که محمد حکیم میرزا بمحی شوند چون تمیخی از
خواجہ مستغفار یافت او انکار نمود از و طلب مناسن کرد و در اوان ضامن نیز عذر نمود و شک بطن غالب سبدل شد که فی الواقع قصد خواجہ
سپور و بگراست بنابرین جهات لصلح دولت خواهان متصل کوث و کچو نیه که ما بین شاه آباد و انباله است خواجہ بیا حلق کشیدند این
خواجہ شاه منصور از اعیان شیراز بود خدمت خوش بونی خانه داشت و اکبر بمقتضای او م شنائت نظر بر قابلیت او داشته بسیار
دوست میداشت و مظفر خان دیوان اعلی نظر بکار دانی و وفور دلش او حسد سے بردنا که نیر ترک نوکر سے نموده پیش منعم خان غانجی
فته نوکر گردید و بته منعم خان او را برک عرض مطالب بنگاله حضور فرستاده بود در تقریر مطالب نقش کار دانی او زیاده تر بخاطر پادشاه
درست نشست بعد فوت منعم خان طلب حضور فرموده بنیابت منصب اخلا سے وزارت سرفراز فرمود و در کمتر زمان اصالته باین پایه
رفیع رسید چون در معاملات مردم راتنگ میگرفت بدین جهت چند روز تغیر گشته مقید بود باز بهمان پایه سرفراز سے یافت و در نیولامیرزا
تقدیر باین حالت رسید بعد ده روز از گشته شدن بی تقصیر سے او ظاهر گشت باعث تاسف خاطر گردید لیکن مردم از سخت گیری
او بجات یافته سرفراز شدند لخط منعم بنده بجای جهان سخت گیری که هر سخت گیری بود سخت میرزا با سان گذار سے
دمی میگزاره که آسان زید مرد آسان گزاره بالجهل بعد طے مسارل بر ساحل دیگانه اتفاق نزول افتاد و در کابینکه دریا سند
و نیولامیرزا کابل با هم سے پیوند و حکم والا با حدث قلعه ستین صادر شد و در لب دریا سبه قلعه کوچی ساس قلعه گذشته عمارت

حصار در پنج روز شکست خورده شد و در آنجا که استواران چاکه است و بنیادین بهوشیار سال بست و ششم جلوس الا شروع این بنا نموده و به تهاشم شمس الدین شجاع و در دو سال
 حصار رفع و شهر وسیع صورت انجام یافته با یک نبار منجموم گردیدند و قش در یکسانه در کجا او بر روی مخالفان نیکو یار و خست و در میان بنید و خراسان پایتخت
 آن قلعه معبر دریا ترودین راجه و در آن قلعه راه عبور از دریا میسر است بعد گذشتن بنابرین قلعه توجه بیشتر شد و ازین منزل فریاد متفمن نبع و بنید
 محمد حکیم میرزا آمد و دریا خلاصه منجمون آنکه وسعت آباد بنید و آنجا چندین سالین حساب که بود تمام در قبضه تصرف او لیا دولت در آمد بر آن روزگار
 روی بنیادین در گاه آورده اند و امر آید در دو مان بجای سلیمان پیشین نشسته حکومت میکنند آن برادر از زمین دولت چو را بی نصیب با اگر چه بر
 سلطنت کسین با در این نیز که فرزند شمرده اند اما حق آنست که وجود پسر ممکن است برادر هم نمی تواند رسید لکن عقل و شش آن بیاد آنکه از خواب غفلت
 بیدار گشته بلاقات خویش مسرور سازد و زیاده بین ما را از دولت دیدار محروم نذارد محمد حکیم میرزا با خواسته خوش آمدگوییان خانه ترید
 فرمان پذیر گشته با خود قرار داد که گریه ها سه راه از خیر تا کابل تحکم کرده آماده پیکار گردد و با برادر نیکش رفت و در بند وستان شورش
 اندازد میرزا درین اندیشه بود که نگاشتن با در میان داشت که شانسزاده سلطان مراد بر سر منقلا بر نواسه کابل رسید و با میرزا خلیج
 در میان آمده میرزا شکست یافت و بطرف خور بند شتافت و در راه آن کرد که بوالی توران پناه برده است و او ستعانت نماید مقارن
 این حال اکبر هم کابل رسیده میرزا نازل قلعه و باغ شهر آرا نموده مسرت اندوخت و با آنکه محمد حکیم میرزا مصداق چندین تقصیرات شده
 بود از روسی کمال تلفت باز کابل را میرزا محنت فرموده بند وستان معاودت نمود و میرزا در کابل رسیده حکومت آن
 ولایت قیام و زریه چون دائم الحمر بود از فرط باده پیمالی به بیمار بها سه صعبه مبتلا گردید نتوانست که خود را از شراب باز دارد و بنابر
 اسباب در اندک فرصت ساختن شورش بریز گشت فرزندانش را رده داشتند که پیش عبدالقدخان اوزبک والی توران بودند
 اکبر پاس مله ارغام نموده فرمان استماله کاشته راجه مان سنگه را برای تعزیت و تسلی پس ماندگان میرزا تعیین فرمود و در ایات
 عالیات نیز نسبت کابل در حرکت آمد چون عرصه را اول بنده سے مورد سرفو قات اقبال گردید راجه مان سنگه که پیشتر کابل رفته بود
 کیتیا و میرزا و افراسیاب میرزا پسران محمد حکیم میرزا که نخستین یازده ساله و در بین چهار ساله بود همراه خود گرفته در حضور آورد و پادشاه
 نوازش فرموده الطاف بیکران در حق آنها سبذول داشته نظر توجه بتبریت برگماشت و امر آید کابل نیز بعباسط بوس رسیده
 مورد عنایت شدند و راجه مان سنگه بصوبه داری کابل سرفراز سے یافت *

ذکر در بیان کشته شدن راجه بیربل

چون تاصل دریا سند خیم اهل گشت زین خان کو که با شکر گران استیصال او کس یون زنی و توجیه ولایت سواد بچو متعین گردید و شیخ زید بخاری بنی بر
 کانت قبائل افغانان که در وقت بودند خصمت نیست شیخ بدین نمانت قراج سواد نمود و زین خان قلع و قمع افغانان که بستند جل کوستان بعض سید که تافج کر
 با مان زین خان متعین نشد و استیصال افغانه ممکن نیست راجه بیربل به شیخ ابو الفضل استند نامی این خدمت نمودند که قرعه بنام نرو
 انداخت قنار قرعه بنام راجه بیربل بر آمد لکن راجه مذکور حکیم ابو الفتح را با داد و زین خان خصمت فرمود زین خان با اتفاق و پهلوان
 راجه بنیخو کمر همت برست کلان تران آنجا ربه اطاعت در گردن انداخته پیشتر رعیت گرسه اختیار کردند بعد از آن بر سر سواد
 لشکر کشته شد افغانان بر سر کوه سچوم آورده و راه صفت تیر و سنگ می باریدند زین خان بزور شمشیر از گریه گذشته قلعه بنا کرده
 با استیصال آن جماعه بدتال پر وخت مبدین اثناد در میان زین خان و راجه بیربل مخالفتی رود داده شعله خصمت بلند شد و
 گفتگو با سه نمازعت در میان آمد هر چند زین خان خواست که جمیع در قلعه گذشته پیشتر روانه گردد راجه بر این معنی راضی نگشت
 قرار یافت که از راه یکا آمده اند مراجعت کنند بضرورت معاودت رود و راجه پیشتر آمده جائیکه قرار یافته بود فرود نیامد از انجام